

لطیف پدرام

کابل

۱۳۷۴ خورشیدی

پیشکش ناچیز به استادم
داکتر عبدالکریم سروش
که صفوت تلاش و نجابت انسانی
در شخصیت والایش در آمیخته است

آفات ایدیولوژی

لطیف پدرام

۱۳۷۴ خورشیدی

آفات ایدیولوژی

مولف: لطیف پدرام

چاپ اول ۱۳۷۴ خورشیدی

تیراژ: ۱۰۰۰

ناشر: هفته‌نامه کابل

قیمت:

مقدمه

مقالاتی که در این مجموعه از نظر خواننده گان ارجمند می گذرد ، به قصد چاپ به صورت کتاب فراهم نشده است . وقتی که اولین مقاله در باره ء ایدیولوژی نوشته شد واکنش های مخالف و موافق زیادی بر انگیخت ؛ مقاله های دیگر پاسخی به این واکنش ها است . درادامه ء این عکس العمل های مخالف و موافق ، که باید سپاسگزار باشم ، شماری از دوستان خواهش کردند ، مقاله ها را به صورت مجموعه در بیاورم ، که پذیرفتم . این مجموعه شاید حاوی نظر تازه ای برای منطقه و جهان نباشد ، اما با جرأت می توانم بگویم ، این مباحث با این روش ، نخستین بار است که در افغانستان مطرح می شود. از نوشتن مقالات (جز یك مورد) زمان زیادی نمی گذرد . با این وصف لازم است تصریح شود در همین مدت کوتاه به نکات جدیدی بر خوردم که اگر می توانستم آن نکات را در این چاپ اضافه کنم باعث غنایٔ بیشتر این مجموعه می گردید ؛ چه در همین مدت معرفت دینی ، جامعه شناسی ، فلسفهء تاریخ ، فلسفهء جدید و منطق جدید مباحث تازه ای عنوان کرده اند که هر کدام فصل جدیدی بر زمینه دانش و معارف بشری می باشد . گفتن دارد که بحث های جدید دید گاه های مطرح شده در این مجموعه را یاری می رسانند .

من در مقالهء «تقلای یك جنین» ، که پاسخی به «انتقاد » ! آقای فرامرز است ، به صراحت نوشته ام که یافتن و شناختن «برهان» و آنگاه آن را در خدمت اثبات یا ابطال حکمی قرار دادن ، چنانکه منتج به نتیجهء لازم شود ، زحمت زیادی می طلبد . من بعد از خواندن «فلسفهء تحلیل منطقی» منوچهر بزرگمهر و توجهی به آراء ابن تیمیهء حرانی در کتاب «الرد علی المنطقیین» و نقطه نظر هایی از «منظومهء منطق» جان استوارت میل ، دریافتم که تازه مثلاً خود «برهان قیاس »به عنوان یك برهان محکم محل ایراد و اشکال فراوانی است . منطق استقرایی جدید اشکال می کند که برهان قیاس هم آنچنان مؤدی به حصول علم جدید نیست . مثلا موقعی که می گوییم :«سقراط انسان است ، و هر انسانی فانی است ،

پس سقراط فانی است ؛ قضیه‌ء سقراط فانی است در قضیه کلی تر هر انسان فانی است ، قبلاً فرض شده است . »(۱) منطق استقرایی جدید می گوید اطمینانی در این قیاس وجود ندارد و مصادره به مطلوب است . روال قیاس طوری است که امکان اثبات جزء به جزء را نفی می کند . اگر فنا پذیری ی سقراط مورد تردید است از کجا می دانیم که حکم کلی این قیاس شك بر دار نیست ؟

شکاکیت نهایی ، نه شك دکارتی ، به هیچ یقین و قطعیتی باور ندارد . علم امروزه روز بسیار سختگیر و شکاك است ؛ حالا هیومی یادکارتی ، فرقی نمی کند . بنا بر این نویسنده مدعی داوری نهایی نیست . نویسنده ، این مقالات را چونان پرسش هایی می پندارد . اگر این مجموعه بتواند متفکران ، اندیشمندان وجوانان کتاب خوان ما را به تأملاتی در خصوص این مباحث بر انگیزد پاداشم را گرفته ام .

کابل - سنبله ۱۳۷٤

لطیف پدرام

(۱) منوچهر بزرگمهر ، فلسفه ، تحلیل منطقی ، ص ص ٦٨ - ٦٩

بسم الله الرحمن الرحیم

مسیح بازمصلوب

طرحی پیرامون برخی مسائل روشنفکروروشنفکری (#)

شاید اول بار"بالزاك" و"شکسپیر" بودند ، که باتأمل به "عوامل ناخوانده " - اعتباری ، این عوامل رابه جای علل واسباب علامت زدند . آنچه "بالزاك" و"شکسپیر"مورد عنایت قراردادند جزدرظاهرامر به هیچ روی ازگونهء "شبهات هیوم" نبوده است . وآنگهی این سخن "آلن راین " مورد بسیاردارد ، که بحث "عینیت ها" "سیستمها" و"علتها" ناظربرمنظورهای متغییری زیادی است، هم برای مفسروهم برای مفسر.

سرنوشت غم انگیزی روشنفکروروشنفکری درافغانستان حکایت "غم غربت " درخلئی بازمانده ازروزگاران گذشته است . همیشه یك "لا"یك نفی "ضرورمی افتد ؛ امایاآن حکم رامطلق میکنیم یااین حکم را؛یعنی که ابتدابه "مطلق" درعصرابطال پذیری پی به پی به دلیل شتاب درتحول آگاهی ؛ واین ، یعنی خطایی ازآغاز.

کلمات "نسبی" ونسبیت" به هنگام به سراغ مامی آیند ، ورنه نگاهی به "کمال"

همیشه وبه هنگام میتوانست دست وپاگیرباشد : آغازیدن مدام ازمطلق ، قراردادن خویشتن دراختیاراندیشه های تمامی خواه ، از عناصرپایدار روشنفکری افغانستان است . این عنصرباجان بیقراروکاشفه مستمرروشنفکردرحرکت به سوی آزادی منافات دارد.

روشنفکرالزام ندارد با"مطلق" و"تمامی خواه " ، که منتج به توتالیتاریسم میشود ، وچه بساافکارعامه یی که پشتیبان آن است ، افکارعامهء ناروشمند وفاقد اسلوب ، اندیشه وعمل خود رابه سنجش بگیرد واحیاناً برآن بنیاد احیأکند . تشابه افکاردرجامعهء افغانی ، آنجاکه گسترهء وسیعی رااحتوامیکند ، مبتنی برعرف وسنت است . این تشابه به اتفاق رأی عالمان درباره نظرخاص ، که درنتیجهء تحقیق وآزمون به دست می آید ، ربطی ندارد . شمار آراء درباره "حق "یا"باطل" متغیراست . روشنفکرازنفس قضیه آغازمیکند "اقل"و"اکثر" فرعی برحقیقت امراست . حق برحضیض وباطل برسریریابرعکس ، نمونه های بسیاری درتاریخ دارند . باقدرت بودن، فعال مایشأ بودن به هیچوجه به معنای حق بودن نیست . واما، باطل ، به بیان "بوعلی" ، روبه عـدم دارد تنهـا حق پیروز بالذات است . وبازواما، حق چیست ؟واما، واکنون بماند.

"باملت" و"برملت" بودن روشنفکرمبتنی برمکاشفه وآگاهیست . روشنفکربه تبع این مکاشفه وآگاهی ، حق برگزیدن دارد . روشنفکرمحکوم به تبعیت ازشعارهاوپیش فرضهای ملت نیست . همچنان که محکوم به مخالفت باآن نیست. یعنی الزام ندارد به دستوردیگران ، بی اشراف واطلاع بی آن که خود به تحقیق بداند ، دست به عمل بزند . "برله"یا"علیه" بودن روشنفکرمشروط ومبتنی بروجدان کردن مسایل است ؛ لا به شرط یابه شرط لا؛ یاهرشرط ووجدان وآگاهی دیگر.

تعهد والتزام عین روشنفکری است . تعهدوروشنفکری ازدوسنخ نیستند . مامیتوانیم پشت بربرخی تعاریف منطق قدیم روشنفکری رابرنفس روشنفکری تعریف کنیم ؛ مگرآن که درغیر"ماوضع له " به کاربرده شود. تعریف روشنفکری باتعاریف قراردادی پارادوکسال است میان این تعهد والتزام وتعهد والتزامی که "باتعریف"

وتشریفات ، نه ازسرآگاهی ، که ازلحاظ هاورابطه های بالعرض ، بگیر دیکته ، دستورویاحزب وسازمان سیاسی معین صادرمیشود فرق بسیاراست.

تعهد ومخاطب روشنفکرگستره‌ء جهانی دارد ، بی آن که برلایه های خاص چشم فروبندد ، یابه تقدیس بی چون چرای آنها بپردازد ، امامیتوان باتیغ آخته برجان دیگران فرود آمد میتوان برتفاهم خردمندانه چشم فروپوشید وآنگاه ازجدال سودجویانه ، منطق شرم آورعصرما ، دژخویانه چنان دشنام وناسزااستفاده کرد ، این هردو- تیغ ودشنام ، دوصورت "جلاددیگراندیشان" شدن است .

گفتن دارد (به بیان کامو) ، که روشنفکرصرفاً مسؤولی دربرابرستم دیده گان نیست ، دربرابرآنانی که ستم رواداشته اند ، نیزمسؤول است . کسرشده گی (به بیان امه سزر) آنان مصیبت برهنه است . وکسرشده گی انسانیت ستم مضاعف ؛ ازآن گونه که ستم کننده رابه دژخیم مبدل میسازد ، واگرازواژه گان "یونسکو" استفاده کنیم : به "نازی " به "کرگدن " ؛ یعنی به قاتل گوهرانسانی درخویشتن خویش . وهردوجای بسیاربرای اندوه وترحم دارند .

بااین پنداشت ها برگردیم به یکی ازخونین ترین رخداد هادرتاریخ سرزمین مان - جنگ سیزده ساله .اگرادراکات اعتباری اعتبارنشده بودند ، این جنگ دریك معنا ، ذیل تاریخ خاصی مکتوب میگردید . بااین وصف ، باوجود این اعتبار ، اشتباهات درهردوسوی نبرد اندك نیستند . این اعتبارات آنچنان نمیتواند حفره خونین فاجعه راتوجیه کند . درعین حال همه یکسان دژخیم نیستند . باآن که مرتکب قتل شده باشند . جهل وتفرعن نهادی شده ای " به نام کمونیزم" که میخواهد برمسند شرف قرن تکیه بزند، مجال گفتگوراغارت کرده است. بسیاری ازقاتلان قربانی این نهاد اند . دژخیم امابه قصد "جلاد دیگراندیشان" است . سلطه گری است که تنها صدای خود رامیشنود ؛ بردیگران چشم برمیبندد؛ تبیین نمیکند که حقیقتی روشن شود ، جدال به راه میاندازد تاغلبه کند ولوبالشرحقیقت را(به بیان اندیشه ورزی) به صیغه‌ء مفرد تعریف میکند ؛ دموکراسی رایك جانبه مصرف میکند، آزادی دیگران رابرنمیتابد.

هرکه گوید جمله حق است احمقی است

هرکـــه گوید جمله باطل اوشقی است

(مولوی)

ایدیولوژی همین است ، یاحق مطلق میگوید یاباطل مطلق . ایدیولوژی قاتل روشنفکراست .

آدمی شأنیت دانستن دارد . متوقف براین شأنیت کلمهء "جهل" راوضع کرده اند . "جهل" ، اما ، برای درخت یادریا ، مصرف نمیشود . چراکه شأنیت آموختن ندارند . این آدم که شأنیت دانستن دارد میتواند بگوید : میدانم . همچنان میتواند بگوید : نمیدانم . این هردوپاسخ ازسرآگاهی اند . درالهیات مسیحی "مایستراکهارت" یکی ازراههاوشیوه های رسیدن بحق وتوصیف حق ، هماناشیوهء سلبی و"شیوهء" نمیدانم است . این است که اگرمدعی بگوید "نمیدانم "ویا"شایداین طورباشد " ازمنزلت اوکاسته نمیشود .

درجامعهء ما ، که برخی ازآدمهاودسته هاخود را "خیراعلی وکمال مطلق" میدانند ، بی اعتنایی روشنفکردربرابرجزم گرائی خطربسیاردربردارد . آن که میخواهد اعتنایی به جزمهانکند ، میبایدش گردهء پهنی برای تازیانه خوردن وصبرایوب برای شنیدن اتهام وافتراء داشته باشد . این روشنفکرهم از"راست" سیلی میخوردوهم از"چپ" روشنفکربه گفتهء"کازانتزاکس" همان "مسیح بازمصلوب " است روشنفکراین "مسیح بازمصلوب" باید به حافظهء تاریخی ملت خود مراجعه کند ، نیزازآنچه درجریان این سیزده سال برافغانستان گذشته است درسهای زیادی میتواند بگیرد . شاید شاه درس این سالها این باشد که توتالیتاریزم ، آزادی وانسانیت رابرنمیتابد . کسی که وکالتاً سخن میگوید راست نمیگوید.

استبداد فكري و تحميل عقيده مشروعيت ندارد قلمرو آزادي الزاماً قلمروضرورت نیست . غولی مثل "مارکس" نتوانست آزادی وضرورت رادرجای هم بنشاند. مگربه سخن "هگل" ، آزادی شرط پیدایی تاریخ وهرنوع جریان"ضرور"آن نیست؟

باری ، درشعری یانثری زیرعنوان Wheniconsider (اگرحافظه اشتباه نکرده باشد)

خواند بودم که میگفت ، به عشقی که بشود عشق دیگرجایگزین آن کرد دل مبندید ؛ اگرکسی بتواند برای من نشان بدهد ، که میشود عشقی به جای مثلاً نوشتن برگزید ، دگربرای تمام عمرنمینویسم . (نقل به مضمون). ازاین سخن ، من این طورقیاس کردم ، روشنفکر، آزادی راازآن روی انتخاب میکند (سارتر، اما، میگوید انسان اصلاً محکوم به آزادی است) که آزادی جانشین (الترنایتو) ندارد آری ! چنان که معروف است آزادی ترهات بورژوازی نیست . آزادی باآنچه به نام "کمونیسم"القاء کردند وآنچه دموکراسی سرمایه داری میگویند منافات دارد ؛ آزادی ازسنخ اعتقاد مذهبی هم نیست ، به چه دلیل به موقع به این بحث خواهیم پرداخت .

#####

(#) این مقاله چند سال قبل ازسقوط حکومت دکترنجیب نوشته شده است . من درتهران این مقاله رانوشتم وازآنجابرای چاپ به کابل فرستادم . مقاله نمیدانم چاپ شدیانه؟ امادوست عزیزمن جناب بیژنپوردریك گردهمآیی روشنفکران درکابل ، درزمان همان رژیم باشجاعت کامل این مقاله رابرای حاضران خوانده بود .

(پ)

ایدئولوژی

امروز ، از جهات متعدد ، ایدیولوژی را در رابطه با سوسیولوژی واپستمولوژي مطالعه میکنند برای تسهیل اندیشه ، در مطالعات علمی و فلسفی ، از اصطلاحاتی مانند «ادراك های کاذب » و "ادراك های راستین" استفاده میشود .

ایدیولوژی ازنظر بسیاری پژوهنده گان علوم اجتماعی مساوی با « شعورووجدان کاذب » است مارکس ، ایدئولوژی رابه دلیل «دیگرگونه نمایی» معیشت ، یعنی گذاردن معیشت ، چونان ملاك و معیارد اوری ، به جای زنده گی راستین ، «شعورکاذب» مینمامید ؛ شعوری ، که همیشه معطوف به « قدرت » است ، و نحلهء آن نحلهء معرفت فریبنده است . به قول استادم دکتر سروش ، همان است ، که « شبه معرفت » مینامیم .

محتوای احکام ایدئولوژیك " شبه حقیقت " اند جهت احکام و قضایای آن "اولویّت" است . موقعی که میگوییم (A -)ا ولاست که (B) باشد ، دگر بابرهان به کاری نداریم (١) . زیرا این قضیه بیانگر هستی راستین نیست . احکام ایدئولوژیك به کار مغالطه ، خطابه وسفسطه می آیند . به تعبیر ابن سینا مادهء آنها از « مقبولات » ، «مشبهات» و «وهمیات» است . احکام ایدیولوژیك " شبه حقیقت " را به جای حقیقت ، «شبه دلیل» را به جای دلیل و «شعورکاذب » رابه جای «شعور راستین » به خورد مردم میدهند ، بی دلیل نیست که متفکران معاصر تکوین و تجلی ایدئولوژی را در دایره سفسطه ، ایمان ، احکام جدلی الطرفین ، ارزش ها و اخلاق ، و احزاب

سیاسی که باهم میجنگند ، مورد مطالعه قرارمیدهند . (۲) مادر این دوائراندیشه هایی داریم که باطل و بدون دلیل اند و اندیشه های که دلیل برنمیدارند .

مارکس ، با متافزیك و تئولوژی تقریباً همانگونه برخورد میکند ، که کانت با احکام جدلی الطرفین درقلمرو فلسفه . مارکس ، متافیزیك و تئولوژی را همچون ایدلوژی مطالعه میکرد ، و ایدئولوژی را با « محتوای دلیل برند ار» . ازنظر کانت «درقلمرو فلسفه پارهء یی مباحث متافزیك مانند جبرو اختیار ، بسیط یامرکب بودن ماده ، محدود یانامحدود بودن جهان و حدوث و قدم عالم ازجمله مسائلی اند که قابل اثبات یا ابطال عقلی نیستند . لذا اعتقاد به آن مسایل را نمیتوان به دلیل و برهان مستند داشت . ازاین رو برای توجیه آن مسایل باید به سراغ امور غیر معرفتی رفت . یعنی بحث دربارهء قبول ورد این مسایل به صف آرایی گرایشها و مزاجها قائلین و منکرین باز میگردد . ولذا وقتی برسراین مسایل جنگ استدلالی درمیگیرد ، درواقع ادله باهم نمیجنگند ، مزاجها و اذواق مختلف باهم میجنگند . » (۳)

دوائری که ایدئولوژی درآنها تکون یافته یاد لیل برندارند ، یابی دلیل . در مباحثات ایدیولوژیك در احزاب سیاسی ، در داخل حزب و سازمان واحد گاه بحث دائر بر قدرت اراده ، قوت و ضعف ایمان حزبی به میان می آید . یکی دیگری رابه محافظه کار ، مثلاً ، یاقرص ومحکم بودن در راه - ایدیولوژی متصف میکند . اصل کارشان این است که به استدلال های غیر معرفتی «لباس معرفت» میپوشانند . یاخیال میکنند مجهز به دلیل و معرفت اند ، یا آراسته به برهان اند . شماری ازاین ایدئولوگها نمیدانند که ایمان و اعتقاد ازجنس فکر نیست . ایمان « صدق وکذب» برنمیتابد «صدق و کذب» درقضایای علمی و دلیل بردار ، و از سنخ فکر ، کار برد دارد . در ایمان بحث «قوت و ضعف» داریم . چون ایمان ازجنسی علم نیست . بنابراین باورها و ذوقها ی خودرا به جای علم و دلیل به صحنه می آورند . این یعنی «شعورو وجدان کاذب» - یعنی «شبه معرفت».

دگماتیسم ، مدعی حقیقت مطلق بودن و«مصرف یك جانبهء حقیقت» از ویژه گیهای ایدئولوژی است . ایدئولوژی به لحاظ موقعیت «شبه معرفتی» وضع مظلمه

خیزدارد . گاه فردی یا شخصیتی به علت یا دلایل خاصی به دیکتاتور مبدل میگردد ، یا چنین است که سیستم سیاسی اجتماعی یا نظام فکری و آیینی خود مستعد پروریدن دیکتاتور و حالت استبدادی است . یعنی دیکتاتور پروری درذات نظام است . نظام کمونیست یکی ازاین نظامهابود . استعداد ایدیولوژی درخدمت «دستگاه قدرت» است ، یا رسیدنی به قدرت . قدرت همه چیز را توجیه میکند .

مارکس در «ایدئولوژی آلمانی » و لنین در « چه باید کرد ؟ » ، « دوتاکتیك سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیك " و تلویحا " در مقاله« برنامهء جنگی انقلاب پرولتاریایی » از ضرورت " تنش زدایی" فکری ، سیاسی اقتصادی و اجتماعی سخن میگویند . "تنش زدایی" با برانداختن مناسبات و روابط تولیدی کهن که مانع رشد نیروهای مولد است میسور میگردد . تعارض میان این نیروها در قلمرو اندیشه های حقیقی و اعتباری بازتاب میابد . برای رهایی ازاین تعارض یا باید ذهن دیگر گون گردد یا جهان . مارکس ، در " تزهایی در بارهء فئور باخ تغییر جهان را ترجیح میدهد . این وظیفه ، اما به عهدهء ایدئولوژی است . اید یولوژي وظیفه زدودن تعارض را به عهده می گیرد ایدئولوژی رخصت می باید مسلح وارد کارزار شود . در نبردی تعارض زدااز "مشبهات" و هرماده ووسیله دیگر استفاده میکند . با استفاده ، از مشبهات در لباس علم واقعیات را باید آنچنان وارونه جلوه دهد ، که همه حقانیت آن را بپذیرند . آنچنان جعل کند که خودش هم باورکند . این خصوصیت تمام ایدئولوژیهاست .

ایدئولوژی با استفاده ازهمین مقدمات ووسایل کاذب شاید بتواند به پیروزی برسد خیلی جاها هم به پیروزی رسیده است . لحظهء پیروزی لحظهء خاص رهایی از "الیناسیون" است . بسیار طبیعی ، همچنان که "شعورکاذب" و "شبه معرفت" در لباس معرفت به خورد همه گان داده میشود و خیلیها هم فکر میکنند درست است ، نتایج به صورت رهایی از "الیناسیون" ممکن است موجه و صحیح جلوه کند ، اما دیر یا زود دیده میشود که.این رهایی یك رهایی کاذب است ؛ و انگهی به سرعت چهرهء واقعی خود را به عنوان مهمترین عامل ازخود بیگانه گی نشان میدهد . رهایی از

چنگال این بیگانه گی ، مستلزم رهایی از ایدئولوژي است ، تا از ایدئولوژی رها نشده اید نمیدانید واقعیت را عوض گرفته اید . ایدئولوژی حجاب است . در پشت آن نمیتوانید واقعیت را ببیند ، یا به رنگ این حجاب میبنید .

درمارکس ظاهراً پارادوکسي وجود دارد که بسیار جالب و شگفتی انگیزاست . مارکس میگوید برای تغییر جهان که بامن در تعارض است ، ایدئولوژی کارساز اصلی است . در عین حال میگوید موقعی میتوان ایدئولوژی را به کار گرفت و خطای آن را فهمید که خارج آن استاده باشیم . مارکس ، بلافاصله " اصل موقعیت درتاریخ" را مقابل ما قرارمیدهد . در مقاطعی از تاریخ لحظه هایی فرامیرسند ، که مسایل مهمی پیش پای آدمی میگذارند . مسایلی که لاجرم میباید حل شوند . دقیقاً سرهمین بزنگاه مردم رابه انقلاب دعوت میکنیم . این همان مقطعی است که امکانات تغییر جهان را دراختیار ما قرارمیدهد . همین جا ما ازسوسیالیستهای تخیلی جدا میشویم . همین جا از آنسوی ایدئولوژی به ایدئولوژی نگاه میکنیم .

ایدئولوژی دراین گونه مقاطع انقلابگراست . ایدئولوژی بالتبع اندیشهء انقلاب راحل میکند . به بیان دکتر شریعتی ، این جا ، ازمرحله بررسی گذشته ایم مبیاید وارد عمل شویم ایدئولوژی عمل است و دعوت به عمل . این نظام را باید شکست ، آن نظام را این گونه باید به سامان کرد . ایدئولوژی واقعیتی راکه وارونه دیده است تغییر میدهد ، برای آن استدلال نمیکند . اصلاح نمیکند ، از ریشه میکند . ایدئولوگ فرض را براین میگذارد که جز او و دستهء او تمام دنیا اشتباه میکند . به این ترتیب کاری به دلیل ندارد ، همان گونه که مناسبات اجتماعی را وارونه می بیند دلیل را وارونه گویی "به حساب می آورد ، به دنبال علت میگردد نه دلیل . و ماخیلی مسایل داریم که علت دارند اما دلیل ندارند . بنابراین به بیان دکتر سروش ، ایدئولوژی مجموع "اندیشه هایی است باطل و وارونه نما ، که علت دارند اما دلیل ندارند ."ایدئولوگ ، باورش میشود که علی الاصول خطا نمیکند . خطا برای او وحزب او عرضی است ، فقط برای دیگران و دیگراندیشان ذاتی است . دیگران هستند که نمیدانند نه او . ایدئولوگ ذهن خطا شناس ندارد . برای همین فکر کردن و روی آوردن

به اندیشه های حقیقی را کارشاق میداند ، زیر بار آن نمیرود ؛ سطحی نگراست .
ایدئولوگ بنابر طبیعت ایدئولوژی خطای دیگران راهم ازنظر معرفتی جدی نمیگیرد ؛
اگرخطای دیگران را با اندیشه بسنجد متوجه میشود که ممکن است خود اوهم خطا کند
. این درس را بیکن برای ما داده است . نخستین بار مدلل ساخت که بتهایی وجود
دارند که هرآن ممکن است ماراگرفتار خطا بسازند .

به روی همرفته ، اید ئولوژی درمعنای مارکس همان تاریخ ذرمعنای هگلی است .
متفکران دونوع خطا تمیز داده اند . خطای تصادفی و خطای سیستماتیك . مارکس
خطای سیستماتیك را میپذیرفت ، و آن را محصول ایدئولوژی میپنداشت . کانت نیز
خطای سیستماتیك را میپذیرفت و آن را ازکارکردهای عقل میدانست . مارکس به
رغم کانت به این عقیده بود که میشود از خطای سیستماتیك اجتناب کرد و کانت آن
را اجتناب ناپذیر میدانست .

ایدئولوژی درپی دستیابی به زنده گی مطلوب است ، امانه با دلیل ، با مشبهاتی به
نام دلیل ، سعی براین است که در بلبشوی " تعارض زدایی" زندگی با قوانین دلپذیر و
غیر قابل تغییر بنیاد کند . رد "خطاپذیری "ایدئولوژی رابه فعال مایشاء و قدرت
مطلق العنان مبدل میسازد . چون برای ایدئولوژی نظامیکه به وجود آورده است
"کامل" است ، اقدا م به هرعملی را ، درجهت سرکوب مخالفان نظام موجه و مشروع
میپندارد .

راه رهایی از ایدیولوژی ؟ عده یی به دنبال دلیل اند وعده یی به دنبال علت . عده
یی اگاهی ووقوف بربلیات ایدیولوژی را راه رهایی از اسارت ایدئولوژی میدانند
.تصور این است که توجهی به خطاهای ذهن مارا از گرفتار شدن به ایدئولوژی برحذر
میدارد . مارکس به این رهایی اکتفاء نمیکند . به دنبال علت است . رهایی در ذهن
کافی نیست باید علت را نابود کرد . باید انقلاب کرد .

مارکس باطرح گریز از خطاهای ایدئولوژیك وقابل تصحیح پنداشتن کجیهای
ایدئولوژی مقابل "تاریخیگری" هگل میایستد . و انگهی لزومی نمیبیند همواره گرفتار
تاریخ بماند .

به هر انجام ، دیدایدئولوژیك دیدناقص است . ایدئولوژی یاوارونه میبیند یاناقص . " بی خویشی" نهفته در نهاد ایدئولو ژی ، مجال درست دیدن و درست اندیشیدن را ازکف ایدئولوگ ، میرباید . چنان که به تعطیل اندیشه و تفکر جدی میانجامد . ایدئولوژی مبتلا به « غفلت " است . به نظر دکتر سروش "غفلت " ایدئولوژی اولین بار توسط ابوحامد غزالی در "ذم الدنیا؛ در "احیاء علوم الدین " مطرح شد . غزالی آن را درچارچوب مباحث جامعه شناسی مطرح کرد . غزالی ، البته ، واژه ایدیولوژی رابه کارنبرده است . ولی در تأملات او در" ذم الدنیا » آن جا که دعوت میکند قانع باشیم وزنده گی را شایستهء زند گی بپنداریم و خوب بپنداریم ، دعوت ازپایگاه اید ئولوژی است . غزالی میگوید زیادی به دنبال زند ه گی نگردید . بربد یهای آن اغماض کنید و چشم فروپوشید ؛ استنباطي که من میکنم این است : ایدئولوژی با علم ، چندان سرآشتی و محبت ندارد .

#####

پانوشتها :

---

(۱) علامه طباطبائی ، نهاية الحکمه ، ص ۲۱۰ ،

(۲) دکترسروش ، فربه ترازایدئولوژی ، ص ۸۰،

(۳) دکتر سروش ، همانجا .

" هیچ کسی نمیتواند کسی را الزام کند که دین را چنان بفهم که من میگویم ".
(دکترسروش)

دین ایدئولوژی نیست

تنها باذکر منابع حق دکتر سروش ادا نمیشود . تا آن جا که بنده اطلاع دارم ، این متفکر ارجمند اول کسی است که بسیار منظم ، روشمند و سیستماتیك به این امور توجه کرده است . من از پی او آمده ام و دیگران هم اگر بیایند ازپی او می آیند و لازم میدانم ازپیش این نکته روشن باشد .

بحث ایدئولوژی ، درچهار دههء‌پسین عمدتاً به کوشش تیوریسنهای "چپ" درافغانستان شایع شد . در چند سال اخیر مرحوم شریعتی با درسهای "اسلام شناسی» و آثار متعدد دیگرش درجهت فربه شدن این بحث اثر گذاشت . آن بزرگوار همت بسیار به خرج داد ، تا از دین چهرهء ایدئولوژیك ارائه کند . بسیار دوست داشت دین ایدئولوژیك شود .

شریعتی با باورد ینی و توجه به چهره هایی مانند ابوذر به این مهم پرداخت . مارکس از موضع غیر دینی به آن توجه کرده بود . هم مارکس و هم دکتر شریعتی از منظر جامعه شناسی وارد این بحث شدند . مارکس می گفت ایدئولوزی وظیفه اش

تغیر دادن است . دکتر شریعتی می گفت : کسی که ایدئولوزی ندارد انسان نیست . مارکس ایدئولوژی را باز تاب معیشت میدانست ، که بالطبع با تغییر معیشت ایدیولوژی هم تغییر می کند . با وجود این وضعیت ناپایدار ، آنها یی که معتقد به ایدیولوزی اند کوشش میکنند از ایدیولوژی «وحی منزل » بسازند . مارکس ، دین را ایدیولوژی میدانست ، همهء ادیان اعم از اسلام و مسیحیت و یهود را باز تاب طرز خاصی از معیشت میپنداشت . بر اساس آراء مارکس تغییر طرز معیشت به تغیر دین فرا میروید ، و دین که ایدیولوژی است معرفت گمراه کننده میباشد ! این سخن مارکس است . دکتر شریعتی طرفدار ایدیولوژیك کردن دین از موضع دین باوری است . این جا مطلقاً رویا روی مارکس میاستد ، یکی از همفکران از من پرسید :« به نظر تو بهترین رویداد و درخشانترین موقعیتی که ما در سالهای اخیر کسب کرده ایم چیست ؟ گفتم در یك کلمه : تبدیل اسلام از صورت یك فرهنگ به یك ایدیولوژی» (۱) و باز جای دیگری می گوید « به نظر من مهمترین تعریف از مذهب این است که مذهب یك ایدیولوژی است و بهترین تعریف برای ایدیولوژی این که :

ایدیولوژی ادامهء غریزه است » . (۲)

دکتر شریعتی از راه تاریخ و جامعه شناسی به ایدیولوژی پرداخت نه از طریق بحثهای کلامی ، فقهی ، فلسفی و تفسیر. اسلام شناسی شریعتی اسلام شناسی از راه جامعه شناسی و تاریخ است . از جامعه شناسی و تاریخ استفاده میکند تا دین را ایدیولوژیك بسازد . ایدیولوژیك کردن دین براین پیش فرض استوار است ، که دین تا ایدیولوژی نشود از عهدهء مبارزات اجتماعی و سیاسی بر نمی آید . لنین می گفت : بدون تیوری انقلابی عمل انقلابی ممکن نیست منظور از تیوری انقلابی همان ایدیولوژی است . ایدیولوژی یعنی اندیشه آمادهء نبرد دین ایدیولوژیك یعنی دین آمادهء نبرد .

«علم و فلسفه چه صادق باشند چه کاذب ، جز از دنیا ي خارج خبر نمیدهند ، و در آنها داوری ارزشی وجود ندارد . در حالی که ایدیولوژی در درجهء اول بیانگر آرمانها و ارزشها است . به همین سبب ایدیولوژی به هیچ وجه چون و چرا های فلسفی ، تردید

های علمی و تساهلهای عرفانی را برنمیتابد . یك ایدیولوژی اندیش نمیتواند همه را به دلیل این که واجد حظی از حقیقت اند ، محترم بشمارد . به عکس ، وی به راحتی میان موافقان و مخالفان ایدیولوژی خط کشی میکند و ایدیولوژی اش سریعاً به یك مرامنامهء حزبی تبدیل میشود . اندیشه های مجمل و مبهم و تفسیر پذیر که موجب کندی سلاح ایدیولوژی میشوند به سرعت و به سهولت کنار نهاده میشوند . ایدیولوژی خواهان صلابت است و این صلابت دراندیشه های واضح یافت میشود ، و بس . و همین وضع است که به سرعت به قشریت میانجامد . یك ایدیولوگ - که میخواهد دین را ایدیولوژیك کند با پاره های متشابه و حیرت افگن دین که نمیتواند به منزلهء سلاح بر ان عمل کنند ، بر سر مهر نیست ، "(۳)

در قرآن آیات محکم و متشابه داریم . هو الذی انزل علیك الکتب منه ایت محکمت هن ام ألکتب وآخرو متشبهت " (٤)

(اوست خدایی که قرآن را به تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است ، که آنها اصل و مرجع آیات دیگر خواهد بود و برخی دیگر آیات متشابه) خداوند متعال قدرت داشت صریحتر از این آیات را نازل کند . چنان که تمام آیات به صورت محکم باشند ، اما نه یکی از خصوصیات دین حیرت افگنی است . این حیرت در همهء ادیان آسمانی وجود دارد . فلاسفهء مسیحی از آن به عنوان " حیرت و هراس " سخن می گویند . در شناخت قرآن از ظاهر و باطن ، تفسیر و تأویل آیات به کمك آیات دیگر سخن داریم . این یعنی پر رمز وراز بودن دین . ایدیولوژی دین را از حیرت و هراس و رمز و راز میپراید . قدرت تأویل ، تفسیر پذیری و اجتهاد را از دین میستاند . ایدیولوژی مال یك دوره است ، تبدیل دین به ایدیولوژی به معنی تبدیل دین به مال یك دوره است . آنهایی که میخواهند دین را ایدیولوژیك بسازند نادانسته اما با نیّت پاك ، همان کاری را انجام میدهند ، که به نحو دیگر مارکس انجام داد ه است . دین وقتی ایدیولوژی شد ، از جهت فلسفی ، تفسیری و عرفانی لاغر میشود . " ایدیولوژیك کردن دین حیرت زایی ، حکمت آفرینی و عمق را از دین میگیرد . گویی شعری را به نثر ترجمه کرده ایم . دین همان شعر پر ابهام و پر الهام است که وقتی به

ایدیولوژی بدل شود ، نثر بی روح و تك بعدی و ملال آور از آب درخواهد آمد .و اگر شعر فربه تر از نثر است دین هم فربه تر از ایدیولوژی است » . (۵)

"یآ یهاالناس أتقوا ربکم ألذی خلقکم من نفس واحدة ... " (٦)

خطاب به مردم است به ناس است به انسان است . دین میخواهد همه را به تقوی و ترس از خدا دعوت کند . از اول نمیگوید احمد میتواند و حق دارد بندهء خدا باشد و محمود نی ، زید به راه راست دعوت شود و بکر نی . هر کس و همه را هدایت کنید به راه راست به صراط مستقیم دعوت کنید ؛ ما راه را نشان داده ایم میخواهد شاکر باشند میخواهند کفر بورزند . انا هدینه السبیل اما شاکرا" و اما کفورا" (۷)

ایدیولوژی این طور نیست ایدیولوژی دشمن کیش است . حضورش از آغاز مشروط به وجود دشمن است . در مارکسیسم ، سخن اول متوجهء پرولتاریا است . همین که خطاب میکند شق میسازد . یك طرف پرولتاریا و طرف دیگر دشمنان پرولتاریا ، دشمنانی که قابل هدایت نیستند . بالفعل و بالقوه هر کجا که هستند باید نابود شوند . اساس بر این نیست که هدایت شوند ، اساس بر این است که نابود شوند . " حزب دموکراتیك ...!! شمار زیادی را فقط به خاطر آن که مسلمان هستند به قتل رساند . و شمار دیگر را به عنوان مخالفان ایدیولوژیك نابود کرد . چون اصل بردشمنی و دشمن تراشی مطلق بود . در نظام شوروی ، وقتی به آنجا رسیدند که امپریالیسم دیگر دشمن نیست ، ایدیولوژی که لازمهء وجودش وجود دشمن واقعی یا خیالی بود ، فرو پاشید . ایدیولوژی با هراسم و رسمی دشمن کیش است . قوامش بسته به وجود دشمن است . وانگهی که دشمن از میان برداشته میشود ، ایدیولوژی آرام آرام به فساد میگراید و سقوط می کند . دین این طور نیست . این هزار و چند سال را نگاه کنید . چقدر نظام سیاسی ، سیستم دولتی و ایدیولوژی توجیه کنندهء آن از میان رفته است ، چقدر طرز معیشت عوض شده است ، اما دین هست ، دین نابود نشده است . هر چند سال در غرب گواه "مد " ایدیولوژی هستیم ، کجا شدند آن همه ایدئولوژی ؟ مسیحیت هست . مسیح حضوردارد .

ایدیولوژی به کارویرانگری می آید . نه اعمار. حجم عظیم آثارمارکسیستی -

لنینستی رانگاه کنید . آن قدرکه تئوری تخریب دارد تئوری اعمارندارد . بعد از"اکتبر" مشکل اساسی آنهمه بلشویك ، چگونگي ساختارنظام بود . شیوه های تخریب کاپیتالیزم متنوع تروگسترده ترازشیوه های ساختمان سوسیالیسم بود . برای تخریب پیکارنیاز بود . درحالی که اعمارآن جامعه به علم نیازداشت. علمی مثل ژنتیك مدتها دراسارت دیکتاتوری پرولتاریابود . دیدیم که آن نظام ایدئولوژیك باچه سرعتی فروپاشید. نظامی که مجالی برای شك علمی نمیداد . جایی برای دیگراندیشان نداشت وخود را"کامل" وخطاناپذیرمیپنداشت ، همین که مورد اشکال واقع شد ، وازقدسیت افتاد نابود گردید ، کلیسای ارتدوکس ، باوجود چندین دههء فشارومانع زنده ماند ، چراکه ایدئولوژی نبود.

"یك مکتب باید دوران تأسیس راپشت سربگذارد واستقراربیابد. یك زمان باید بشکافد وبه پیش برودیك زمان هم باید بماند واداره کند ، یك زمان بدرد ویك زمان بدوزد . یك تئوری ایدیولوژیك ، به دلیل این که فکری برای دوران استقرارنکرده است مایل است که اصلاً دوران استقرارفرانرسد. وازهمین روخواهان انقلاب مداوم است . ایدیولوژی سلاح پیکاراست وتاوقتی که جنگ برقرارباشد ، این سلاح به کار می اید . این از نقصهای جدی ایدیولوژی هاست ، که برای دوران استقرار و نهادی شدن تئوری ندارند . » (۸)

مشکل شریعتی در پارادکس دین - ایدیولوژی نهفته بود . شریعتی خوب تهیج کرد ؛ در سال ۱۳۵۷ جوانان را خوب به میدان آورد ، اما هرگز نتوانست یك نظام سیاسی قابل اجراء و مناسب پیشنهاد کند . شریعتی از یك سو طرفدار آزاد اندیشی بود و از سوی دیگر طرفدار نظام ایدیولوژیك . از یك جانب دعوت میکرد گروه رسمی روحانیت ایجاد نشود ، از جانب دیگر میگفت آن که ایدیولوژیك نمیاندیشد انسان نیست . مرحوم شریعتی تا پایان نتوانست این تناقض را حل کند . نمیشود هم آزاد اندیش بود و هم ایدیولوژیك عمل کرد .

ایدیولوژی توان زیادی برای کار علمی ندارد . حوصلهء تحلیل ندارد ، تیوری ساختمان ندارد ، تنك حوصله است . بنا بر این به درد جوانان احساساتی میخورد .

احساسات هم معمولاً لازمهء سن و سال معین است . و درك معین . همین که پا به سن گذاشتید ، مثل این است که آب بر اتش ایدیولوژی ریخته باشند . سخنی معروفی است در بارهء مار کسیستها : کسی که در جوانی مارکسیست نباشد آدم بی احساسي است ، کسی که در سن بالاتر مارکسیست باشد آدمی است بی عقل . این سخن طنز نیشدار در بارهء ایدیولوژی است . بنا بر این کسانی که بخواهند با این شیوه دین را ایدیولوژیك بسازند ، معلوم است که کار دین را ساخته اند آنهایی که از این زاویه به دین میاندیشند ، نمیتوانند درك درستی از دین ارائه کنند ، همیشه در جستجوی روشهای تحمیل آراء خود بر دیگران هستند . در حالی که لازم نیست فهم خود از دین را بر دیگران ، که صلاحیت دارند فهمی از دین داشته باشند ، تحمیل کنیم . «این آدمها خواستار یکنواخت اندیشی اند ونسبت به تنوع وکسرت آرا بی تحمل اند وبیش ازآن که حقیقت جو باشند حرکت پسندند. به سبب همین اوصاف ، مدعی کمال و جامعیت واستغنا از دیگران ، بی اعتنا به عقل ومرید پروروارادت طلب وگاه تحمیل گرو نفرت فروشند شبح ایدئولوژی اند یشی امروزه ذهن کسانی از دین ورزان وستم ستیزان مشفق راچنان تسخیر کرده ، که گمان ندارم باهیچ توضیحی بتوان به دفـع آن توفیـق یافـت .» (۹)

تروتسکی ، بعد از اکتبر چنین میاندیشید. "انقلاب پرمنانت " - انقلاب جهانی . یکی ازاشتباهات تروتسکی این بود که فکر میکرد درهرفصلی میشود هند وانه کشت .تروتسکی از سوخته جانان سوسیالسم بود . ولی سوخته جانی واحساسات نشان دادن ، جامه دریدن وسینه چاك زدن چیزی است وخرد مندی، تفکر عقلائی ومنطقی چیز دیگر. وقتی میخواهی تهیج کنی شعار بده واحساساتی بشو، وقتی میخواهی بسازی تأمل کن واندیشه بورز. تصادفی نیست که انقلا بگرها میانه ء خوبی با متفکران ، ندارند . درنظامهای ایدئولوژیك برای متفکران، شاعران، هنرمندان ودیگراندیشان جایی وجود ندارد . اگربمانند همیشه درحاشیه میمانند. برای ایدئولوژی اندیش یك تفنگدار صد تامتفکر می ارزد. هفت -هشت دهه نظام شوروی یك متفکر حسابی- یك هنرمند بزرگ صورتکی از بزرگان قرن نزده بیرون نداد. اگر

چند تاچهره مانند شولوخوف، تارکوفسکی یاحتی پاراجانف بیرون داد، این هایاپیش زمینه درنظام قبلی داشتند یا این که اید یولوژی نتوانسته بود آنها رامهارکند.یك عضو ك . گ . ب . صد تاسولژنیتسین وپاسترناك و ساخاروف راصدقه ء سر خود میکرد.

دین ایدئولوژی نیست ولازم هم نیست وخوب هم نیست ، ایدیولوژیك شود. ازمحکمات ومتاشبهات سخن گفتیم . قرآن مجید به صورت ایدئولوژی نازل نشده است کتاب آسمانی ماحتی نظم متعارف کتب بنده گان را ندارد. به بیان اند یشه گرمسلمانی « کتب دینی وکتاب آسمانی دین مانامدون اند. وبه تعبیر حافظ نظم پریشان دارند. کتاب دینی الگوی دین است . واین نامدون بود ن حکایت ازآن میکند که دین را هیچ گاه به قالب ویژه یی نمیتوان ریخت . و همین عدم تدوین ، سر چشمه تأ ملات واستنباطات فراوان است وهمین است آن که تازه گی آن راحفظ میکند. " شارع وفقیه ماهم دین رابه صورت ایدئولوژی عرضه نکرده است . خیال نکنیم که مبارزه جویی وظلم ستیزی فقط کار ایدئولوژی است دردین احکام روشن در مبارزه باظلم وستم وجود دارد. "الملك یبقی مع الکفر ولایبقی مع الظلم". این سخن سخن دین است . دین جهانبینی هم دارد. آرمان هم دارد، ارزش هم دارد ، منتهی نه قالبی وایدیولوژیك . مفاهیم دینی ظاهر وباطن دارند. بحثهایی دردین داریم، نکاتی درقرآن هست که قرنهاست متفکران همچنان درباره آن هاگفتکو میکنند. وهنوز هم مجال تنگ نشده است راز انگیز بودن ، حیرت وهراس دین به قول حکماخود مقصود بالذات است . ازفقهای جامعه شناسی بگیرید، مانند دورکیم ، در «صورتهای ابتدایی زنده گیٔ دینی"ویونگ ازفقهای روانکاوی در"انسان وسمبول هایش" و" دین وروانشناسی " ، تافقهای دین ، ومتکلمان وفیلسوفان وعارفان، همه ازین حیرت وهراس وضرورت امر دینی سخن میگویند. به گفته مولانا باید" سودای سربالا" داشت ، باید همت کرد . ایدئولوژی ساده سازی است ، کم همتی علمی است . شاید پرهمتی پیکار باشد ، کاری نداریم . ایدئولوژی معرفت یکبار مصرف است .

مر رسن رانیست جرمی ای عنود

چون تورا سودای سربالا نبو د (۱۰)

به بیان هایدگر، اندیشیدن خود حالتی ، آنهم حالت باشکوه زنده گی است . اندیشیدن درمیان حیوانات مارا ممتاز میکند به قول دکتر هومن آن دیگر- بعد بیولوژیك، موضوع مطالعه زیست شناسی است . اندیشیدن کارشاقی است . ایدیولوژی اندیش آسان اندیش است .ایدئولوژی هدفش مقطع خاصی است ، بنابراین لباس است فصلی وبه مدخاصی میخورد. «امادین اصلاء جامعه تاریخی مشخصی را هدف نمیگیرد . واین مقتضای جاودانه گی دین است . هم جامعه روستایی میتواند دینی باشد ، هم جامعه ء فیودالی میتواند دینی باشد هم جامعه ءصنعتی. نمیتوان گفت که دین آمده است تامردم راازروستانشینی نجات بدهد یاسیستم صنعتی رابه جای سیستم کشاورزی بنشاند. ویادین فقط به جامعه ءشهری میخورزد وبا روستادشمن است وهلم جرا. اصلا این خصوصیات که مقتضای رشد تاریخی جوامع است از دین برنمیخیزد . دین مثل "هوا" است و ایدئولوژی مثل جامه وقباباست». (۱۱)

ایدیولوژی که میخواست امپریالیسم رابدرد وندرید ، حالا چه میکند؟ حالا آن ایدئولوگ هامانده اند چه کار بکنند؟ به راستی فروپاشی شوروی درس کمی است ؟ نظام های ایدیولوژیك نمیمانند.

استالین باری درباره ء مائوتسه دون گفته بود. شاعرو انقلا ب ؟ این سخن خواه ازاستالین باشد خواه به نام استالین جلوه یی ازحقیقت ایدئولوژیك اندیشی است . درمیان مجموع اثار مارکسیستی - لیننستی کتبی که ازنظر غایت ، روش وموضوع دقیقا"فلسفی باشد یانیست یا اندك است ، همچنان کتبی بامحتوای ادبیت ادبیات. در فهم دینی نیز آنهایی که میخواهند دین رابه اید یولوژی تبدیل کنند ازموضع سیاست ، جامعه شناسی وتاریخ به دین نگاه میکنند، آنهم باقشریت وتعصب بنابراین معمولاباعرفان، فلسفه ، کلام شعروادبیات میانهء خوبی ندارند به بیان دکتر سروش دین رادرسطح " شریعت " باقی میگذارند . "طریقت"و"حقیقت" وآن جنبه ها و بطون دیگر راکه عارفان درمیبابندیاد ریافته اند مورد بی مهری قرار میدهند .

گه چنین بنماید وگه ضد این
جزکه حیرانی نباشدکارد ین
نی چنان حیران که پشتش سوی اوست
بل چنین حیران وغرق ومست دوست
‹۱۲›

####

پانوشتها.

---

(۱) دکتر شریعتی، مجموعهء اثار ، ج ۱، ص ۲۰۹،
(۲)دکترشریعتی ، مجموعهاثار ،ج ۲۷ ،ص ۱٤۰ ،
(۳) دکتر سروش ،فربه تر ازایدئولوژی ، ص ص۱۰٤ ۱۰۷،
(٤)آل عمران ر۷،
(٥) دکتر سروش ، فربه ترازایدئولوژی ص ۱۲۷ ،
(٦)النساء ر۱،
(۷) الدهر ر۳،
(۸)دکترسروش، فربه تراز ایدئولوژی ، ص ۱۱٥ ،
(۹)همانجا، ص ۱۲۱،
(۱۰)مثنو ی ، دفتر سوم ، بیت ٤۲۱۱،
(۱۱) دکترسروش ، فربه ترازایدیولوژی ، ص ۱۲۹،
(۱۲) مثنوی ، دفتر اول ، ابیات ۳۱۱-۳۱۳.

ایدئولوژی و شك دستوری

کانت در" سنجش خرد ناب" اجتهادی دارد که مضمون آن این است : خرد در مراحلی از تکامل خویش به پرسش هایی میرسد که میباید به آن پرسشها پاسخ گوید چرا که به بیان یکی از ناقدان بزرگ ادبیات "در جهان هیچ چیز هراس آورتر از نداشتن پاسخ نیست " اما خرد نمیتواند به آن پرسشها پاسخ بگوید . بعد تصریح میکند که آن پرسشها از کدام سنخ اند ، سنخ آنها را هم مشخص میکند و میگوید خرد الزام دارد به جستجوی پاسخی برای آن پرسشها براید ، مکرر میکند ممکن است به آن پرسش - دانشها نتواند چیزی بیفزاید ، شاید بتواند چیزهای اضافی را از دور و بر آن بپراید تا اصل مسأله دانش و موضوع درخشان شود . کانت این کوشش خرد را دانش منفی مینامد .

کانت به این ترتیب ، تلویحاً و تصریحاً به ما می آموزد که تفکر نوعاً مقام ما را در جنس ما ممتاز میگرداند .

دامنه و موضوع دانش و تفکر بشری حدود ندارد . هیچ فردی و هیچ جمعی و مرجعی حق ندارد کسی را الزام کند در باره، فلان موضوع و مسأله تحقیق کند و در باره، فلان موضوع و مسأله دیگر تحقیق نکند . آزادی تحقیق بخشی مبارك حقوق بشر و آزادی های بشری است . در نظامهای ایدئولوژیك همچنان که به آزادی بیان ، آزادی قلم ، آزادي تشکیل احزاب سیاسي ، آزادي تشکیل کانون هاي صنفی حق قایل نمیشوند به آزادی تحقیق و آزادی های علمی هم روی خوشی نشان داده نمیشود .

موقعی که سوسیالیسم ازاردوگاههای کار اجباری استالین و زندانهای مخوف بریا سربر آورد ژنتیک و بیولوژی را تهدید کردند . از دانشمندان این عرصه خواستند هر نوع تحقیقی باید مبتنی بر اصول حزب کمونیست و موازین تیوریك مارکسیستی - لینینستی باشد . اگر بخواهید نقش محیط اجتماعی را چونان تعیین کنندهء شعور اجتماعی کم رنگ بسازید وای به حال تان .

وراثت مدافع اند یویدوالیسم بورژوایی است ، چنین دانشی با جهانبینی علمی سازگار نیست !

علم ، شك بردار و تحقیق پذیر است . مطابق تحقیقات مجلهء «دیالکتیکا» علم رفتن از مجاز به مجاز دیگر است . در علم اصل بر «شاید» ها است . در بارهء هر موضوعی حق دارید تحقیق کنید . هر نتیجه و استنتاجی در علم خود پرسش دیگری و موضوع تحقیق دیگری است . چیزی مطلق موضوعی مطلق، که نتوان در بارهء آن تحقیق کرد ، وجود ندارد . در نظام ایدیولوژیك اساس بر اصل های پذیرفته و دستور رهبران است . تشخیص موضوع تحقیق ، چیزی را مسأله پنداشتن مربوط به تشخیص و صلاحیت رهبران است . صحیح همان چیزی است که به قول چندر بهان برهمن عمده وزبدهء دولت میفرمایند . بر خلاف نظام ایدئولوژیك که اساس بر مطلق کردن احکام است در نظام علم اصل بردیگرگونی و حرکت بلا انقطاع نظریه ها میباشد .

نظریه ها مبطل میشوند و نظریهء دیگری جای آن را میگیرد . باز آن نظریه مبطل میشود و نظریهء دیگری می آید ... دانشمندان به تبع آن باور های خود را تجدید میکنند ، چه بسابتهای علمی را که سالها میپرستیدند میشکنند ، راه دیگری بر میگزینند ، توقف نمیکنند ، با مشك و گلاب و کافور به آستان بت باورهای خود نمیروند ، تبر به دست به معبد علم گام میگذارند . اما در ایدیولوژی ، نه ! در نظام ایدیولوژیك کسی نمیرود تا ابطال کند میرود تا اثبات کند ؛ برای شك علمی و دستوری جایی وجود ندارد .

«تحقیق در نظام ایدیولوژیك برای اثبات بتهای ذهنی است . نتیجهء تحقیق در نظام ایدیولوژیك قهراً میباید باور های قبلی و ایدیولوژیك را اثبات کند.»

اگر تحقیق به آن جا برسد که «باور» آسیب پذیر شود ، آن تحقیق ، روش و اسباب آن ناقص پنداشته میشود ، میباید تعویض شود . در چنین نظامی مصر بودن برباور قبلی ، وفادار بودن به آن امتیازی به حساب می آ ید ، حتی اگر بطلان آن در جای دیگر و به دست کسی دیگر یا جمع دیگر مبرهن شده باشد . بی دلیل نیست که علم و هنر در نظامهای ایدیولوژیك آنچنان بار ور نمیشود و ثمر نمیدهد . واژه گان «آشتی ناپذیر» ، سرسخت ، وفا دار و غیره واژه گان مطلوب نظامهای ایدیولوژیك اند .

اگر کسی در علم و بر اساس علم تغییر موضع داد با کلمات ضعیف النفس ، محافظه کار ، ترسو ، بی ثبات و امثال آن آماج اتهام قرار میگیرد .

ایدئولوگها در بارهء دیگرگونیهای علمی با استفاده از مفاهیم وترم هاي ایدیو لوژیك داوری مي کنند این مفاهیم به درد داوری علمی نمیخورند ، چون در حدود صلاحیت آن ها نیست ، با هم سنخیت ندارند . درایدئولوژی بحث بر سر داوری ارزشی و اخلاقی است در علم بر سر صدق و کذب ها . شما مثلاً نمیتوانید فیزیك را با مقولات و اسباب داستاننویسی بررسی کنید . سر سختی ، اصرار ، پافشاری و آشتی ناپذیری که برای نظام ایدیولوژیك ارزش و امتیازی پنداشته میشود برای علم مسخره و بی معنی است . جایی خوانده ام آقایی یا خانمی از مرحوم علامهء حلی پرسیده بود : آقا ، شما که علامه و دانشمند هستید چرا اجتهادات شما و نظریه های شما سال به سال تغیر میکنند ، چرا پای نظریه های قبلی تان نمینشینید و از آن دفاع نمیکنید ؟ مرحوم علامه فرموده بودند : من دقیقاً به همین دلیل که شما اشکال میفرمایید علامه هستم . یعنی که من هر سال نظریه ها و اجتهاد هایم را تغییر میدهم یا تجدید میکنم و به نظریهء جدید تری میرسم ، اگر غیر از این بود ، یعنی آنچه را ده سال پیش گفته بودم ، باوجود تمام تحولات میپذیرفتم و در آن شك نمیکردم ، آن را تصحیح یا تعدیل نمیکردم ، که علامه نبودم. به هر انجام در نظام های ایدیولوژیك و ساختهای ایدیولوژیك اصولی وجود دارند که شك بردار نیستند ، در علم این اصول را نداریم .



تقلای یك جنین

« بحث ایدیو لوژیك » یا تقلای نویسنده فریاد عصر مبتنی برحد اقل تحلیل وبرهان نیست نویسنده نسبت به موضوع کارخود وقوف دارد یانی ؟ برای من مهم نیست مهم این است که این آقاظاهراً درباره مسأله یی برهان (به زعم خود ش) میکند که نمیداند موضوع ارزشی است وبرهان پذیر نیست به همین علت سعی میکند بحث را بابرهان واستدلال بیاراید ونمی شود .

« بحث ایدیو لوژیك »وحکم ایدیولوژیك به بیان ژرگورویچ به قالب مراجعه یی معینی مربوط است هرحکم ازآنگونه که آن نویسنده درباره ایدیو لوژی صادرکرده است به دلیل موقعیت مراجعه یی معین فاقد اعتبار عام است.تعداد قالب هاي اجتماعي ، قالب ها واشکال مراجعه یی متناسب باخود دارند اگر غیر ازین بود درمعرفت شناسی گرفتار عدم تبیین وتشخیص علوم وشاخه های مختلف معرفتی می شدیم.جزمي ترین و دگمترین معرفت شناسان جنس هاي مختلف معرفتی را عنوان میکنند وبه آن باور دارند مثلاً معرفت فنی ودینی، علمی ، فلسفی ، هنری ، علم الجمال (استتیك) وغیره هریك ازاین دانشها ، به همین دلیل که مربوط به قالب های مراجعه یی مشخص ومتفاوتی هستند اعتبار آنهارا ، جهانی ، مطلق وتغییر ناپذیر نمیدانند . (۱)

قالبهای مراجعه یی ازآن رو که درکشور معین هم متناسب با قالبهای اجتماعی آ ن کشور اند وچون آن قالب ها باز متغییرند حکم نمی تواند دراین امور من جمله

ایدیولوژی درکشور معین هم مطلق باشد ممکن است براثر تغییر این قالبها آن حکم باطل شود این بطلان یا با نفی است یا صیرورت و حرکت طولی به صورت اشتداد واستکمال معرفت شناسی .

« بحث وکاوش باید به گونه یی باشد که افاده جزم ویقین کند وهیچ گونه شك وتردیدی درآن راه نداشته باشد ... به بیان دیگر بحث وکاوش ماباید به گونه یی باشد که درآن تنها "برهان" به کار برود چراکه در میان انواع گوناگون [قیاس که عبارتند از: برهان، خطابه ، جدل ، مغالطه وشعر] قیاس برهانی است که مفید یقین میباشد ... درامور جزیی که همواره درتغییر وتحول اند وامور زایل شدنی هستند برهان جاری نمیشود : و«لکن البحث عن الجزئیات خارج من وسعنا علی أن البرهان لا یجری فی الجزئی بما هو متغیر زائل ... » (۲)

آقای فرامرز قیاس کرده است اما نه قیاس برهانی .

یك چیزی انجام داده است شبیه خطابه وحدس که کاری به برهان ندارد اصلا ازآن مقوله نیستند. ایدیولوژی که اوسخنش را میگوید شعار دادن است ؛ چون دراین معنا نمیتوان برایدیولوژی برهان جاری کرد واو را برهانی کرد. زمانی که مثلا« ازاحوال موجود مطلق» به طور کلی بحث میکنیم آن احوال را" واقعیت دار" تلقی میکنیم یك دسته احوالی اند که مساوی هستند با موجود مطلق هرچند این تساوی تساوی درمفهوم نیست ازاین جهت مباین باآن هستند نمونه اش ومثالش عینیت وخارجیت مطلق . دسته دوم احوالی اند که مساوی هستند به "مصداق اخص" ازموجود مطلق اماچگونه ؟ مصداقاً اخص یعنی چه ؟ به ضمیمه سویه دیگر شان چنان چون خارجیت دربرابر ذهنیت حال این مسایل موضوعش چی است ؟ باز موجود مطلق بدون هرقیدی. این موجود مطلق همان موضوع فلسفه است ؛ که بی نیا ز از اثبات است چون بدیهی است تحقق این موضوع نیازمند هیچ علمی نیست هم تصورش بدیهی است وهم تصدیقش وعام است به بیان آیت الله مصباح « ... بدون نیاز به دلیل وحجت میپذیریم که مفهوم فلسفه تحقق دارد. پس وقتي مي گويیم : موضوع فلسفه واقعیت دارد درواقع شیئ را برخودش حمل کرده ایم گفته ایم که واقعیت واقعیت دارد ؛ وچنان که میدانیم حمل

شیئ برخود شی بدیهی است .

حالیا آقای فرامرز به چی دلیل میگوید موضوع ایدیالوژی بدیهی است وبی نیاز ازاثبات است ویا ایدیو ولوژی بهشت میسازد حالا هرایدیولوژی که میخواهد باشد ؟ موضوعات ایدیولوژی بدیهی وبی نیاز ازاثبات نیستند آنها که موجود مطلق نیستند. اگرمن میگویم ایدیالوژی برهان پذیر نیست ودلیل دارم آن نویسنده میتواند بی دلیل وبرهان باور داشته باشد یانداشته باشد کار خودش است مثل اعتقاد عوام ؛ واما حق ندارد به نام استدلال علمی ایدیالوژی تحمیل کند چون ایدیولوژی نه علمی است ونه برهان پذیر. ممکن است بگوید خوب موجود مطلق هم که بی نیاز ازبرهان است ؟ درین صورت آقای فرامرز باید بداند که فرق است میان بی نیاز ازبرهان وبرهان ناپذیر. "موجود مطلق "بی نیاز ازبرهان است «چراکه بدون نیاز به معرف خود به خود تصور میشود بی آن که هیچ ابهامی درمفهوم آن بوده باشد» (آیت الله مصباح) موجود مطلق خود برهان وعلت تمام هستی است :« أما معرفة الذات فهی اضیقها مجالا وأرفعها منالا وأبعد ها عن الفکر و الذکر إذ حقیقة ألواجب جل مجده هویة بسطیة وغیر متناهیة الشدة فی النوریة والوجود وحقیقة عین ألتشخص وألتعین لامفهوم له ولامثل ولا مشابه ولاضد له ولا برهان علیه، بل هوالبرهان علی کل شئ ... (۳)

ایدیولوژی اما بی نیاز ازبرهان نیست برهان نمی پذیرد نمی تواند چون قالب مراجعه یی خاص دارد وشعار است وتبلیغ است وحرف زدن بی دلیل وغیر علمی . می باید دلیل بیاری ، برهان کنی، ونمی توانی چون مستعد برهان نیست وپرت است ازمرحله برهان .قرآن مجید خودش برهان خودش است چون کلام خداوند متعال است . آن ذات یگانه دلیل وبرهان وآفریننده تمام کائنات است این اولین تفاوت ایدیولوژی با اصل دین وقرآن وسنت است. آن کلام مقدس بی نیاز ازبرهان است و" این کلام" که تو می گویی نیاز مند برهان . اما چه میتوان کرد که لایق برهان نیست .

حال اگر با این دلایل ایدیولوژی را نپذیرفتم میشوم سکرلر ؟

گفتم که موضوعات مورد بحث ایدیولوژی بدیهی نیستند قابل تغییر وتفسیر اند، خود این بحث اصلا دلیل برندار است ، آن جامعه وجغرافیایی که تومیگویی واین

جانب را متهم به بیگانه گی با آن کرده یی علت است نه دلیل این دوتا باهم فرق دارند ، تازه آنچه از ایدیولوژی ونظامهای ایدیولوژیك دیداه ایم ، دوزخ بوده است نه بهشت. ، وسیله وامکانی دردست نداریم که هم اکنون اثبات کنیم فلان ایدیولوژی میتواند درهمین جهان بهشت بسازد. دین هم این رانگفته است .

آقای فرامرز میگوید : آن ایدیولوژی هایی که نتوانستند بشررا سعادتمند گردانند ودر این جهان بهشت بسازند ازسنخ دیگری بوده اند یعنی لائیك بوده اند .(نقل به مضمون).ایدیولوژی اسلامی این کار را انجام میدهد ودر همین جهان بهشت میسازد!! «ازعجایب لطایف است که انبیاء به آدمیان برای زنده گی این جهانی شان وعده های بلند ودلربای بسیار نداده اند وهمچون ایدیولوژیها جغرافیایی بهشت را برزمین ترسیم نکرده اند مقایسه ای میان وعده های اخروی ودنیوی قرآن برای دینداران ومطیعان این امر را اثبات خواهد کرد. آن همه نعمت وطرب ولذت که انتظار بهشتیان را میکشد ، وبا دقت وتفصیل وصف شده اند ، هیچکدام شان برای دنیای دینداران تضمین نشده اند . (تکیه ازمن است) (٤)

الفکر حرکة من المعلوم الی المجهول : فکر حرکت ازمعلوم به مجهول است . اگر میخواهید امرمجهولی را معلوم کنید لازم دارید ابتداچند معلوم دراختیار داشته باشید. آقاي فرامرز که ادعا دارد با ایدیولوژی بگیرایدیولوژی اسلامی درهمین جهان بهشت میسازد وایدیولوژی عین دین است واصل است ، چی معلوم ی دراختیار دارد ؟ چی مقدماتی ؟ من میگویم که سیئات ایدیولوژی ازحسنات آن بیشتر است ولازم نیست دین ایدیولوژیك شود ، چندین معلوم دراختیار دارم ، میتوانم هم حکم را بیاورم وهم مصداق را. مارکس معتقد بود که محرومیتهای گوناگونی که بشر درطول تاریخ تحمل کرده است در جامعه بی طبقه (کمونیستی) ازمیان میروند لنین میگفت : دیکتاتوری پرولتاریا آغاز عصر طلایی کمونیسم وسعادت بشری است. این حکم یك حکم ایدیولوژیك بود جوامعی که براساس آن پیش فرض ها ساخته شد همان بود که به صورت جوامع سوسیالیستی و بلوك شرق شناختیم . آن بلوك مظهر نظام ایدیولوژیك بود ؛ ودیدم که آن نظام وآن احکام چه بلایی برسر آزادی ومعنویت درآن

کشورها آورد. البته محسناتی هم داشت .شوروی ، رومانی ، یوگوسلاوی وغیره. من بر اساس شناختی از آن جوامع (معلوم) حکم میکنم که نظامهای ایدیولوژیك الزاماً به استبداد فرامیروند. شخصاً به چندین کشوری مجهز باآن احکام ونظامها سفر کرده ام . به این دلیل است که ازآفات ایدیولوژی سخن میگویم . جناب فرامرز یك نظام ،یك نمونه ، یك الگو ازآن نظام ایدیولوژیکي مفروض برای من نشان بده تاتمام "ارشاداتت "را بپذیرم. تمام آن ایدیولوژیها را به نام لائیك وغیر دینی رد میکنی طبعاً آنها چونان معلومات دراختیار تو قرار ندارند ، مضاف برآ ن ایدیولوژی ها راهم نمیدانی نظام ایدیولوژیك جدید که بلغور میفرمایید هنوز درهیچ کجایی این سیاره ساخته نشده است پس بر اساس کدامین معلوم ومقدمات فکر آن حکم بی سروته را صادر میکنید ؟

محتوای بحث ایدیولوژیك جنابعالی نیز آنچنان ربطی به معرفت دینی ندارد اگرقرارباشدکه یك آدم صاحب نظر به این بحث بپردازد آن را برزمینه فلسفه تاریخ وفلسفه سیاست مطرح میکند. متأسفانه تواین را هم نمیدانی. چارچوب بحث راهم نمی شناسی حیرانم باتوچه کار کنم ؟ این که میفرمایی من چنین نظامی میسازم صورت مسأله اش دربحثهای فلسفه تاریخ وفلسفه سیاست است این مبحث که جامعه به کجا میرود میراث دانشی است به نام فلسفه تاریخ که پرسابقه تر ازجامعه شناسی است. «اززمان افلاطون تاهگل - که دراین میان سنت اگوستین ، ماکیاول ، بوسویه، ویکو ، تورگو، کند رسه وهردرواقع شده اند - مسأله مورد توجه فلسفه تاریخ پیوسته آیند و سرنوشت بشریت بوده است ، بي آنکه هرگز کوششهای پگیر آن به نتیجه عینی ارجمندی نایل شده باشد» . (۵)

طراحی یك جامعه نیازمند دانشها ودانایی بسیار است. نمی شود قلم برداشت وهرچه برزبان آمد به خورد مردم داد. باید دلیل آورد باید برهان کرد. طرح ساختمان یك جامعه «نیازمند آنچنان حجم عظیمی از اطلاعات جامعه شناختی انسان شناختی واقتصادی است که درحال حاضر بسیار دور ازدسترس است .خود مرحوم شریعتی اعتقاد داشت که درجامعه شناسی حتی یك قانون محکم نیز وجود ندارد. برای همین

جامعه شناسی تفسیری تفهمی، جامعه شناسی ناتورالیستی قرن نوزد هم ونیمه اول قرن بیستم را باطل اعلام کردند .» (٦)

من تعجب میکنم چگونه آقای فرامرز بدون دلیل ومقدمات معلوم ، همچنان حکم صادر میکند اصلاً بهتر بود این "بحث ایدیولوژی" را بی منازع می گذاشتم چرا که جناب شان درمبادی هم ورود ندارد. « باید دید به چه مناسبت جامعه شناسان به طور کلی نتوانستند تاکنون حتی درمورد یك قانون جامعه شناسی به توافق برسند ؟ حقیقت این است که جامعه شناسان معتبر قرن بیستم در پی کشف وتدوین قوانین جامعه شناسی نیستند و دلیل انصراف شان راازجستجوی قانون یارشد ناکافی جامعه شناسی ذکر کرده اند. ویا این که موضوع وروش خاصی جامعه شناسی را یاد آورشده اند که امکان تدوین قانون راازآن سلب میکند. دورکیم قبل ازهه درکتاب "قواعد وروش جامعه شناسی" پس ازنقادی قانون تحول اگوست کنت واسپنسر ، خود تحقیق درانوا ع اجتماع را عرضه کرد ه و توسعه براي " روابط علی در جامعه شناسي" را توصیف میکند؛ ولی سخن ازقوانین جامعه شناسی به میان نمی آورد. ماکس وبر ، مك ایوروسوروکین باآن که هریك برای انصراف خویش ازجستجوی قوانین جامعه شناسی به دلایل به ظاهر متفاوتی متوسل شده اند ولی دراصل قصد شان به هم نزدیك است. وبر به علت اهمیتی که به "تفهیم وتفسیر" معانی ذاتی رفتار اجتماعی قایل بود ، مك ایور به سبب لزوم "ارزیابی دینامیك ارزشهای اجتماعی " ، وسوروکین به واسطه وجود معرفتهای معنوي وجنبش در زمانی کاملا کیفی که عین زمان اجتماعی- فرهنگی است تدوین قوانین جامعه شناسی را غیر ممکن میدانستند .»(۷)

مرحوم دکتر شریعتی میفرمایند : « ایدیولوژی عقیده وشناخت عقیده است ... یعنی براساس جهان بیني که دارای وبرپایه نوع جامعه شناسی وانسان شناسی وفلسفه تاریخی که دارای رابطه خودت باخودت بادیگران وباجهان .... راانتخاب میکنی .» (۸)

براساس سخن دکتر شریعتی اگر نوع جامعه شناسی، انسان شناسی وفلسفه تاریخ اساس ایدیولوژی باشد پس نمیتوان برای ایدیولوژی حکم وقانون صادر کرد وبه

سلامت آن اطمینان داشت .چراکه به همان دلیل بالای جامعه شناسی ، انسان شناسی وفلسفه تاریخ قوانین مورد اتفاق ندارند ازبس متغیر است وانسان هم که به قول الکسیس کارل وبه قول خود شریعتی ناشناخته ترین موجود است به این ترتیب دین هم که مهدش نشد پس براساس مقدمات وبنیانهای ناشناخته ونامرصوص چگونه میتوان حکم ایدیولوژیك صادر کرد وآن حکم را یگانه حکم پنداشت ؟آقای فرامرز خزعبلات خود را به نام دین ودانش جانزنید. اگر موضوع ایدیولوژی مثل موضوع الهیات خاص ومعرفت "موجود مطلق" بدیهی بود شك نمیکردم اما موضوع آن دقیقاً انسان وجامعه است؛ واین هردو بسیار متغییر اند .«کل یوم هوفی شأن» . (۹)

نمیدانم شما مبحث قضاوقدر دراسلام راخوانده اید یانه ؟ اگر نخوانده اید به درسهای اسفار استاد مطهری وهمچنین شرح اسفاردانشمندبزرگوار جهان اسلام حضرت آیت الله جوادی آملی مراجعه کنید آن بزرگواران میفرمایند معرفت دینی مرحله به مرحله غنی میشود واین حرکت وپویائي که درفهم دین وجود دارد ماراازحکمهای مطلق صادر کردن به خصوص درموارد که وقوف مناسب نداریم بر حذر میدارد. اگر تحقیق کنید بازیك کاری اما اگر بخواهید به عنوان یك متفکر اجتهاد کنید ونظریه پردازی نمایید ، مقدمات ووسایل واسباب وحجم عظیمی اطلاعات وآگاهی نیاز است.

آقای فرامرز میپرسد موارد ی هست که "احکام وموازین دینی را د ساتیر ایدیولوژیك نقض نموده باشد ..." ملا نصر الدین را گفتند چنین که برسرشاخ نشسته یی وبن میبری (یکی برسرشاخ بن میبرید) می افتی پائین. ملا جوب داد : چرا برای خانمت کالا نمیخری !! من می گویم که دین ایدیولوژی نیست ایشان آن ترهات را میفرمایند. اگر دین عین ایدیولوژی است واگر ایدیولوژی عین دین است چرا مغالطه میکنید ؟ دراین صورت یعنی اگر دین وایدیولوژی دولفظ برای یك معنی باشند دیگر بحثی نیست ولی اینها یکی نیستند اگر یکی هستند چرا شریعتی وبسیار ي دیگر ازهرکدام به عنوان مفاهیم علیحده بحث کرده اند ؟ بنده هم میگویم که اگردین عین ایدیولوژی باشد ومترادف لفظی هرگز دساتیریکدیگر را نقض نمی کنند"دیگري" وجود نمی داشته باشد. چنین که میفرمایید ونتایجی که میگیرید را میگویند مغالطه .اگر

«این» عین "او" است نتیجه درست است . بایك واحد سروکار داریم. حال اگر بخواهیم ازب = ب است، ج ، استنتاج کنیم مغالطه کرده ایم چنان' که گفته ام ایدیولوژی عین دین نیست وبه دین آسیب میرساند که البته درهمان جدولی که ازمن خواسته یی مشخص خواهم کرد .

آقای فرامرز میخواهد برای اثبات حقانیت ایدیولوژی ازدین کمك بگیرد: «دین خود مهد ایدیولوژی وسرچشمه آن است . » اکنون بگذریم که یك سرچشمه اش نوع جامعه شناسی بود وسرچشمه دیگرش نوع انسان شناسی و فلسفه سیاست وآن را توضیح هم کردیم ؛ به فرض که چنین باشد ازکجا میدانی که استنباط توبه صورت ایدیولوژی بادین منافات ندارد ومنطبق بردین است ؟ درآن اوچرك (بحث ایدیولوژی) تنها چیزی که به عنوان دلیل آورده یی این است که ایدیولوژی خوب است وبسیار خوب است وبسیار خوب است !! اگر ایدیولوژی نباشد چه خاکی برسرکنیم !! تمام وکمال آن نوشته وچند صفحه یی که مصرف کرده یی آه وناله است ولاغیر. توکه نه جامعه شناسی میدانی نه انسان شناسی ونه دین شناسی یا فلسفه تاریخ وسیاست چطور فهمیدی که مثلاً دین خود مهد ایدیولوژی وسرچشمه آن است ؟ وانگهی سرآن داری که براساس تصورات ناقص خود ازدین نظام ایدیولوژیك دیکته کنی. اینجا اولین چیزی که برمی خوری ستراکچر(Structure) است دومین چیزی که برمیخوری کانسترکشن (Construction)وسومین چیزی که برمیخوری تکتانیس (Tectonics) در عرصه کانسترکشن باید درانتخاب مصالح وجریان وصل واتصال خبره باشی متناسب بودن ومؤثر بودن سیستمی راکه میتواند عناصر ونیروها وپاره های مؤثر بنا(بگیر نظام ایدیولوژیك) را نظام ببخشد بشناسی این عرصه عرصه ستراکچر است ، همینجا بامشکلات فراوان روبه رومیشوی ممکن است مواد ومصالح وتمام عرصه اولی را بشناسی اما نسبت به عرصه دوم وقوف نداشته باشی. عناصر هردو عرصه به طور مداوم بریك دیگر اثر میگذارند ممکن است مفاهیم عرصه اول به طریق عناصر عرصه دوم واقعیت بیابند اما درعین حال درعرصه تکنانیك نتوانند چیز زیبا ودرستی ازآب درآیند. ما باخطر سه خطامواجه هستیم . (۱۰)

«اغلب اتفاق میافتد که معلومات اولیه برای ماحاصل است ومطالبی را میدانیم اما لوازم ونتایج آن علوم برما مجهول است ونمی توانیم ازمعلومات خود بهره برداشته ومجهولات خود مان را به وسیله معلومات قلبی برطرف سازیم. این عیب ونقیضه به واسطه آن است که معرفت ما نسبت به معلوماتی که داریم ناقص است وبه حد کمال نرسیده است وبه همه خصوصیات ونکات موضوع ظفر نیافته ایم ؛ زیرا معرفت به هرچیزی وقتی کامل است که علیت وجهت تأثیر یا معلولیت وتأثر آن واضح باشود وبدانیم آن موضوع چه لوازم وچه روابطی با اشیاء دیگر دارد چه چیزهایی علل وجود ومؤثر دروجودش هستند وچه آثار وخواصی بروجودش مترتب میشود واین جهت مؤدی به مطلوب است واگر معرفت ما به هه این جهات کامل باشد مسلماً همه مجهولاتی که وابسته به معلوم قبلی هستند برمامعلوم خواهند گردید» . (۱۱)

استبعاد ندارد که یك کسی بیاید ویك سری مفاهیم ومعقولات راازدین یادداشت کند یامثلاً احکام تائیدی واحکام تأسیسی را یك چند برصفحه یی بنویسد اما اگر نتواند آنهارا خوب بشناسد اگر نتواند معنی درست احکام را بفهمد که گفتم مستلزم آگاهیهای ازکلام، تفسیر، فقه ، اصول، زبان عرب ، فلسفه، منطق ونحله های مختلف فلسفهء اسلامی است نمیتواند آن مصالح ومایه هایی راکه فرض کنید ازدین گرفته است مثل یك نظام وسیستم بیاراید. آقای فرامرز میگوید نظام ایدیولوژیك او مهدش دین است این مهد راکجا می شناسد که چنان استنباط کند که بعد یك نظام فکری مثلا ایدیولوژیك بر پایه آن بسازد. این کاری بسیار بزرگی است من درنامهء ای که عنوانی آقای فرامرز به منظور چاپ فرستادم خواهش کردم این حقیر حاضر است با شما درباره این آگاهی بحث کند ایشان تاکنون جواب نداده وحاضر نشده است . من حتم دارم که نمیتواند حاضر شود چون درباره این مسایل که دلش شده بحث کند اطلاعاتی ندارد . (۱۲)

«عمل مبتنی بر ایدیولوژی درجوامع ایلی وروستایی که همه چیز را مطلق میپندارند رواج دارد ، ماکس وبر این شیوه رادرمقوله های عمل اجتماعی ، «غیر عقلائی» بررسی میکند که درآن عاطفه، احساس وشوروشیدایی وعاشقی نسبت به یك

اندیشه برتعقل وتحلیل پیروز میشود . »(۱۳)

آقای فرامرز درآن اوچرك مینویسد : « درواقع از خشونت بی لجام ایدیولوژی زميني نظیر مارکسیزم وکمونیزم ترس برعده یی مستولی میشود ». همین کاری که ایدیولوگ های مامیکنند کوشش برای بشری کردن وزمینی کردن دین به صورت ایدیولوژی است البته دین برای بشر است اما من درهمین مقاله وبه تفصیل خواهم آورد که میان این «بشری کردن» ودین که برای بشر است چه تفاوتی وجود دارد مضاف براین باید گفت شکست ایدیولوژی کمونیستی وایدیولوژی های زمینی دیگر نظیر فاشیسم ، هشداری است برای همه کسانی که میخواهند دین راایدیولوژیك كنند ودستور نهایی صادرفرمایند. همه ایدیولوگ هاباید ازین تجربه بیاموزند. چنان که آقای فرامرز خود نیز فرموده است جامعه تا اعماق دینی است (بحث ایدیولوژی) پس به آقای فرامرز خطاب میکنم دین برای ماکافی است ، نیازی به اخباری گریهای بی ربط نیست ، نیز گفتن دارد ، این که فرموده اید ، « دین نیز جهانبینی آماده ء نبرد است » سخنی است که درآن مقاله ها گفته ام ؛ وبه همان دلیل اذعان کردم به پاپوش دوزیهای ایدیولوژيك نیازی نیست اگر باردیگر وجای دیگر مینوشتید این جمله را « درگیومه » قرار بدهید.

آقای فرامرز درقسمتی ازآن اوچرك نوشته است : « روشنفکر ادعادارد که معلم است ، معلم خود ومعلم جامعه ، حالا اگر این معلم صاحب دارای ایدیولوژی دینی نباشد ، در برابر صف شاگردان محتاج آموزش چه چیزی برای گفتن خواهد داشت ؟ » آقای فرامرز زیرا این جمله ها که درگیومه گرفتم خط تأکید وتکیه هم کشیده است ، یعنی که کشف عجیب ! بسیار ساده : دین اگرمضمون درسش نبود فزيك ، هندسه وریاضی درس میدهد ویك زبان خارجی مثلا انگلیسی ،محمود حسابي ، ژید کامووبورخس چه درس میدادند ؟ مرد حسابی ، این هم شد استدلال ؟

آقای فرامرز می نویسد البته طورنویسا : «آقایان این جاسرزمین دین وقلمرو افکاردینی است ، این جا آرمانها ، برداشتها وبیشنهای دین حکومت دارد ، هرکه این را درنظر ندارد باغی وسرکش» است (تکیه ازمن است)

این روش استدلال این نظم را درذهنم تداعی کرد :

« آنـــچه درجوی میـــرود آب است
آنــکه بیــدارنیست درخـــواب است
زن نـــوراعـــروس میـــگویند
مـــرغ نررا خـــروس میـــگویـــند»

دراین جغرافیا کسی هست که نداند این جامعه دینی است ؟ چه چیزی رامیخواهی مدلل سازی این جمله ها به بیان کانت ازآن نوع جمله هایي اند که مفید فایده ومعلومات جدید نیستند وجای دیگر میگوید : « شما چه خیال میکنید اگر افغانستان کشور اسلامی نبود آیا میتوانست خود را ازچنگال اهریمن سرخ برهاند ؟ این است درجه جهل ... »نقش دین مقدس اسلام وجهاد ملت مسلمان ما درشکستن اهریمن سرخ انکار ناپذیر است. درارزش دین وقدرت آن بحث نیست صورت استدلال صورت غلطی است ازآن مقدمهء آشکار نتیجه غلط میگیرید. هندوهاکه دین شان اسلام نبود چگونه توانستند آزادی خودرا ازانگلیس بگیرند ؟ آلمان ، چکوسلواکی ، رومانی ، مجارستان ... که خود راازچنگال اهریمن سرخ رهانیدند دین شان چی بود ؟ حال خودت قاضی : جهل درسخن من است یادرسخن تو ؟

آقای فرامرز ازمن خواسته است به رویت یك جدول ومشخص تفاوتهای دین و ایدیولوژی را نشان بدهم ، درعین حال خواسته است ایدیولوگ ونظام ایدیولوژیك رامشخص کنم آفات آن رابگویم .خیلی خوب ، محتوای این جدول راازاستادم دکتر سروش وام میگیرم : چنان که دربسیار ی ازین مباحث ومخصوصا درسهای فلسفه تاریخ مدیون آن متفکر عزیز وارجمند هستم همینجا گفتن دارد که اگر سخنان آن بزرگ را خوب نفهمیده باشم عذر تقصیر ازبنده است .

۱ـ « اولین وآشکارترین دلیل این که شارع هیچگاه دین را به صورت ایدیولوژی عرضه نکرده است. همه کتب آسمانی دین ماکتب نامدون اند ... واین نامدون بودن حکایت ازآن میکند که دین راهیچگاه به قالب ویژه یی نمیتوان ریخت » . (۱٤)

۲ ـ «دلیل دوم آن که دین امر رازآلود وحیرت افکن است ودین ضد قشریت است و

آن وضوح و دقت و قشریتی که ازیك ایدیولوژی میخواهند دردین وجود ندارد »
(۱۵)

۳ ـ « سومین دلیل این که ایدیولوژی جامعه یی است که به قامت جامعه خاص دوخته میشود یاد اروپی است که به کار بیماری خاص میآید اما دین چنین نیست دین جامعه تاریخی مشخص راهدف نمی گیرد واین مقتضای جاودانه گی دین است »(۱٦)

٤ ـ « دلیل چارم آن که ایدیولوژی تئوری دوران تأسیس است اما دین تئوری دوران استقرار هم هست » .(۱۷)

۵ ـ« دلیل پنجم این که به قالب ایدیولوژی در آمدن دین حد اکثر آن را درسطح شریعت باقی خواهد نهاد و«طریقت» و«حقیقت» یعنی بطون دیگری ازدین که عارفان دریافته بودند مفغول خواهند افتاد . » (۱۸)

٦ ـ « دلیل ششم این که دین ترازواست چراغ است ، رسن وریسمان است ، نردبان است و راه است واینها هیچ کدام به خودی خود (ازحیث هدایت واضلال)جهت دار نیستد وایدیولوژی که میخواهددین را جهت دارکند خاصیت میزان بودن ونردبان بودن راازآن میستاند . یضّل به کثیرا ویهدی به کثیراً ».(۱۹)

۷ ـ «اما جامعه دینی وآرمانی که دین داور اوست ، به هیچ روبا جامعه ایدولوژیك آنچنان مشابهتی ندارد. درجامعه ایدیولوژیك حکومت جامعه را ایدیولوژیك میکند اما درجامعه دینی ، جامعه حکومت رادینی میکند. درجامعه ایدیولوژیك کارایدیولوژی به دست ایدیولوگها سپرده میشود درجامعه دینی ، اما امردین عظیم تر ازآن است که فقط به دست مفسران رسمی سپرده شود .درجامعه دینی هیچ شخصیتی وهیچ فتوایی فوق چون وچرانیست وهیچ فهمی ازدین آخرین فهم یا بهترین فهم دین شمرده نمیشود برای مبارزه با ظلم نیازی به پی افکندن ایدیولوژی نیست که خود ازمظاهرظلم وازعوامل ذلت واسارت آدمیان است . باشرنمیتوان شردیگری رابرزمین کوفت ستیزنده گان باظلم به حکم ستیزه گریشان با ایدیولوژیك شدن دین هم بستیزند.

همچنین سرانکار فوائد ایدیولوژی راهم نداریم ایدیولوژی آرمان ، جزمیت وقاطعیت ... بار می آورد وآدمی را برای تحمل رنج قدرت میبخشد لیکن چنان که

گفته شد این حسنات باسئیات عظیم اوبه هیچ روتوان برابری ندارد . » (۲۰)

۸ ـ « جوامع ایدیولوژیك بیماریها وآفات ویژه یی دارند (پاره یی ازاین آفات ، نظراً وباتحلیل منطقی پاره ء دیگري با مطالعه تاریخی جوامع ایدیولوژیك به دست می آیند) وتاکسی فکر حل این آفات رانکرده باشد نمیتواند ازایدیولوژیك کردن جامعه دم بزند ... آیا ظهور استالین درجامعه شوروی عرضی بود یاذاتی ؟

اتفاقی بود یا مقتضای آن نظام ؟ واگر اتفاقی وعرضی نبود ومقتضای جامعه ایدیولوژیك مارکسیستی بود مقتضای مارکسیست بودنش بود یا مقتضای ایدیولوژیك بودنش ؟ » (۲۱)

۹ ـ « مشخصه وآفت دیگر جامعه ایدیولوژیك آن است که تنوع آراء را برنمیتابد برای ایدیولوژی هرسوالی یك جواب معین دارد... آفت دیگر این که وجود یك طبقه رسمی ازمفسران را اقتضامیکند ... دردین تنوع آراء ،واجتهاد های مختلف رسمیت واصالت دارد ... آفت دیگر جامعه ایدیولوژیك گرفتار آمدن به توهم استغنا وبه تعبیر مولوی «پندار کمال »است. ایدیولوژی تکلیف آدمیان رامعین کرده است بنابراین دیگرچیزی برای گفتن واندیشیدن آدمیان باقی نگذاشته است این است که میگوییم گشودن درایدیولوژی بستن باب تفکر است واین امر به دودلیل میباشد: نخست آن که مواضع اصلی فکری وعملی روشن شده اند ولذا عقل که کارش ایضاح آن مواضع است عملاً بیکار میماند. دوم آن که ایدیولوژی تاکید اکید برعشق وعاطفه ونفرت دارد ، واین عشق ونفرت است که چراغ تعقل راخاموش خواهد کرد بسیاری ازآدمیان مایل نیستند ازعقل خود زیاد استفاده کنند روبه روشدن باعقل وبهره جستن ازآن وحشت آور است اگر انسان در همان گام های نخست مدعی شود که به یقین مطلوب خود رسیده است دیگر چه جای برای تعقل وخرد ورزی میماند ؟ » « ۲۲ »

۱۰ ـ «ایدیولوژیك کردن دین درواقع فراهم کردن جانشینی بشری برای آن است بلی معرفت دینی همواره یك معرفت بشری است اما نسبت ایدیولوژی ودین بانسبت میان دین ومعرفت دینی فرق دارد. معرفت دینی به دین تکیه زده است اما جانشین دین نیست. معرفت دینی آیینه دین است ، یعنی دین درآن میتابد ، ما ازطریق معرفت

دینی به دین میرسیم ، نه آن که معرفت دینی دین راکناری می نهد وحرف خود رامیزند. اگر نسبت معرفت دینی بادین قطع شود ، دیگر معرفت دینی نیست ... اما درایدیولوژی مشکل ومسأله این است که ایدیولوژی جانشین دین میشود نه این که کسانی می آیند ودین تازه یی اختراع میکنند ، یامدعیان وانبیای کذابی پدید می آیند ، بلکه آنچه رخ میدهد این است که برحسب ادعا دین تماماً تبیین میشود وهمه اعماق واسرارش تشریح وتدوین میشود ونظام دینی یکسره به قالب نظام ایدیولوژیك ریخته میشود ورسمیت مییابد وسپس براساس والگوی آن جامعه ساخته میشود. این امر است که خطر آفرین میباشد وما آن رابشری کردن دین میخوانیم ... ایدیولوژی همواره باید عبوس بنشیند وفقط دیگران درپای اوقربانی شوند. این درست است که ببینیم ایدیولوژی ازماچه میخواهد ولی این هم دگم اندیشی وایدیولوژی اندیشی است که همواره پرسش راازین سو مطرح کنیم وهمواره ازانتظاروتوقع ایدیولوژی ازمردم دم بزنیم هرگز نپرسیم که آن ایدیولوژی برای ماچه خواهد کرد فی المثل هیچ اشکالی ندارد که کسی بپرسد اسلام آمده تابرای آدمیان چه کند ؟ این پرسش بسیار خدا پسندانه وکاملاً دینی است. درست نیست که گمان کنیم اسلام آمده است تافقط ما آدمیان درپایش قربانی شویم . این البته یك طرف قضیه است ولی این هم پرسش بسیار درستی است که اسلام میخواهد برای ما آدمیان چه کند ؟ وبه چه درد انسانها خواهد خورد ؟ ونیز بسیار خدا پسند انه استکه تاریخ اسلام را مورد آزمون وتحلیل قراردهیم وبه دست آوریم که این دین ، خود را درتاریخ چگونه بازکرده است وفقط به احتجاجات کلامی دراین باب خرسند نباشیم علی الخصوص ایدیولوژی هایی که وعده استقرار بهشت برروی زمین راداده اندباید مورد جدی ترین تحقیقها وجراحیهاقرارگیرندتامعلوم شود که به خاطر آن بهشت موهومشان چه تعداد آدمان را به جهنم فرستاده اند. اما دریغا که ایدیـولوژی اندیشی مجـال چنیـن بررسیها را نمیـدهدوبلکه سـوال ازآن راکـفرمیشمـارد . » (۲۳)

۱۱ ـ « اینکه میگویند هدف وسیله رامباح میکند بی توجهی ایدیولوژی هارا به راه وروش نشان میدهد . عدم توجه به روش خطر ناك است درفرهنگ ماروش اندیشی

سنت نبوده است باید مراقب باشیم که این بی مهری به روش مجدداً ازطریق دیگری وارد فرهنگ مانشود .حتی اگر ازطریق عشق ورزیدن به عالیترین آزمانها باشد . نباید فراموش کنیم که اهداف فرزند وسایل اندونباید تصور کنیم که اهداف به شکل تعیین یافته درگوشه یی نهاده شده اند ومیتوان ازراهای مختلف به آنها رسید. درامور انسانی راهها هدفها رامی آفرینند ولذا به تناسب راهی که درپیش میگیریم اهداف نیز تفاوت پیدامکنند. به عنوان مثال راه رسیدن به قدرت ، درنوع نظامی که بناخواهد شد تاثیر جدی میگذارد . حکومتی که باخشونت بنا میشود باحکومتی که به شیوه صلح آمیز بنا میشود تفاوت خواهد داشت روح وسایل دراهداف دمیده میشود هدف تمامیت یافته وتعیین یافته نیست آدمی باطی کردن راه هدف را پدید می آورد. نه این که به هدف موجود میرسد. لذا باید به راه وروش نیز اندیشید دست کم به اندازهء اندیشه یی که درباب اهداف میکنیم ایدیولوژی ها به دلیل مغفول نهادن روش اندیشی درطول تاریخ نتایج بسیار نا مطلوب وضدانسانی پدیدآورده اند.ایدیولوژی دشمن تنوع است تاریخ وجامعه انسانی چندان پرتنوع وپرراز است که درقالب هیچ ایدیولوژی خشک وبی انعطافی نمي گنجد وآدمی چندان توبرتوست که چارچوب همه ایدیولوژی ها را میشکند . » (٢٤)

اما، بحث دین و دولت و إتهام آقای فرامرز علیه من به نام سکولر وپاسخ من به این اتهام .

بحث حکومت واین که منشاء حکومت وقدرت چیست ؟ درتمام دوره های تاریخ اسلام مورد بحث بوده است درآغاز نوگرائی اسلام به صورت جدی شیخ محمد عبده ورشید رضا به این مهم پرداختند. فروپاشی خلافت عثمانی وخلئی که ایجاد شد متفکران جهان اسلا م را به این موضوع توجه داد منشاء حکومت شرعی است یا مدنی؟ دراین مورد که تصامیم حکومت نباید مغایر بادین باشد هم برای رشید رضا پذیرفته بوده وهم برای شیخ محمد عبده ودیگر متفکران مسلمان. ازهمان زمان این موضوع که آنچه حکومت انجام میدهد قهراً والزاماً میباید ریشه دردین داشته باشد یانه بسیار بحث انگیزبوده است. شیخ محمد عبده به این نظر بودکه حکومت بنایش

مدني است . رشید رضا برعکس به این باور بود که حکومت دارای منشاء شرعی است .اندیشمندان غرب قبل از متفکران مسلمان این بحث را عنوان کرده بودند .

حکومت را نمیتوان جدا ازکل جامعه پنداشت. شرعی بودن یامدنی بودن منشاء ازحیث های مختلف قابل بررسی است. یك عده ازاندیشمندان حکومت واجزای آن را دارای منشاء دینی نمی دانند یعنی برای حکومت چیزی ازدین وام نمیگیرند یك عده ارزشها راازدین میگیرند ومدیریت و روش هارا از جامعه شناسي و روانشناسی و اقتصاد و غیره .شهید صدر میگفت : « ارزشهای اقتصادی ازدین اخذ میشود ا ماعلم اقتصاد ازبیرون دین می آید » به نظر صدر حکومتی که ارزشها راازدین میگیرد وروش را مثلاً شیوهء مدیریت ورهبری بانك ها راازعلم اقتصاد ، این حکومت ، حکومت دینی است. پرسش دیگر این است که آیا حق پیشینی حکومت وجو دارد ؟ جدال کلیسا ومتفکران مخالف کلیسا برسر این مسأله بود اما با فقه میتوان به این مسأله پاسخ داد یا باکلام ؟ پاسخ فقهی مشکل ماراچندان حل نمیکند البته میتوانیم در شرایط توسع نظامها « فقه » را برآن جاری سازیم بی آن که مقدماتی اصلی راازدست بدهیم. موقعی که ازعدل دینی میپرسیم سوال فقهي کرده ایم زمانی که ازدین عادلانه سخن میگوییم پرسش کلامی میشود. بحث حکومت ونحوه حکومت درطول این پرش مربوط میشود. به فلسفه سیاسی و بحث عدل ، آزادی ، قدرت وغیره وکلام.اگر منشاء قدرت را پیشبنی بدانیم زعامت حق دارد ملت وحکومت راهر موقع که بخواهد منحل کند اگر حق راطبیعی وفطری بدانیم درآن صورت میباید مردم رامنشاء قدرت وحکومت بدانیم . این حکومت هم حکومت دینی است ومردم هربار که تشخیص دهند نظام غیر عادلانه است ورهبری عادل نیست میتوانند آن را باطل اعلام کنند. این نوع برداشت ازحکومت ومنشاء قدرت کلامی ودین شناسانه است . مهم است که بدانیم وببنیم حکومت عادلانه است یانه ؟ بازاگر عادلانه نبود ودین با این حکومت ستیز نکرد وحکومت ظلم وجوررا محکوم نکرد حق داریم تأمل کنیم . دین بی عدالتی وظلم را بر نمیتابد حکومت دینی همان حکومت عادلانه است به استناد سخن صدروعبده میتوان حکومتهای مختلف دینی داشت با تفاوتهایی. اما ، عدالت

درهمه آنها اصل است. حال اگر کسی آمدو گفت ایدیولوژی دین را قشری میسازد وایدیولوژی نباید به جای دین بنشیند معنایش آن نیست که سکولر است . سکولر معنایش این است که ازهیچ سویی مدعی باحضور دین درجامعه ودولت سرسازگاری نداشته باشد. دین داری فطرت انسانها ست این حضور دایمی دین درنحوهء انتخاب وکنش وحکومت خواهی نخواهی اثرمیگذارد این حضور ربطی بهحضور وعدم ایدیولوژی ندارد. من مخالف حضور ایدیولوژی دررهبری حکومت هستم . (٢٥)

حکومت دینی یك تعریف تغییر ناپذیر برای همه اعصار ندارد درك ازحکومت دینی دراعصار مختلف غنی میشود همچنان که معرفت دینی غنی میشود. إلهیات صدراهمان إلهیات بوعلی نیست ، عبده راکه بسیار جدی سخن گفته است درچه موقعیتی قرارمیدهید یادکترسروش را ؟ آیا آن دو سکولر اند ؟ .

«تصور من ازدین این است که برای این که مابه تجربه های مهلك مبتلا نشویم برنداشتن نگاه ازمتون دین وچك کردن مفاهیم بشری بامعارف دین شرط است نباید پنداشت که دینی نبودن عدل وعادلانه بودن دین با اخذ تعریف عدل ازدین منافات دارد تعریف عدل را ازدین به منزله یك تئوری محترم میتوان برگرفت وازآن بهره مند شد لذا معنای تازه یی که ماازحکومت دینی پیدامیکنیم همین است که حکومت دینی ، حکومتی است متناسب باجامعه دینی وجامعه دینی جامعه یی است که درآن چیز های میگذرد که منافات قطعی بافهم قطعی ازدین قطعی ندارد. نه این که همه چیزش را ازدین اخذ واقتباس کرده است . بلی همین فهم دین هم سیال است ولذا تشخیص منافات وعدم منافات این یا آن مقوله بادین هم سیال خواهد شد ولی این سیالیت هیچ ضرری ندارد وجز پخته گی حاصلی به بارنمی آورد .

لازمه حکومت دینی داشتن شکل جامد وصلبی برای حکومت نیست بلکه حکومتی است که درآن همیشه پاس دین نگهداشته میشود پروای دین داشتن وباآن درنیفتادن وخود رامستمراً برآن عرضه کردن صفت ویژه حکومت دینی است ؛ خواه فهم دینی وپاسداری ازآن سیال باشد یانه ، حکومت غیر دینی اصلاً پروای دین ندارد این مهم نیست که فهم دینی سیال است یاثابت ،مهم این است که ماهمیشه فهم دینی عصر

خود رامحترم بدانیم ، آن را سمت مرجعیت ببخشیم وازناسازگاری باآن حذرکنیم و همیشه خودرابا آن چك کنیم وداروی نهایی را به دست او بسپاریم درعین حال شمارا توجه میدهم به این که کتاب وسنت هرتفسیری راهم برنمی دارد این طور نیست که هرمعنایی رابتوان برآنها حمل کرد وهرنکته یی رابشود ازدل آنهابیرون کشید گرچه که درمقام اخذ واستفاده ازآنها مجال واسعی هم هست . » (٢٦)

اما روش وارزش ؟

ارزشها وروشها باهم تفاوت دارند ... هرعلمی قائم به روش است واگر روش نداشته باشد باقی نخواهد ماند اما روشها خادم ارزشها هستند نه به این معنی که «روشها به فرمان وموافق میل مانتیجه میدهند بلکه بدین معنی که ما ابتداء به امری وغرضی تعلق خاطر پیدا میکنیم وسپس روش تحصیل آن غرض رابه کارمی بندیم وبه این معنی است که علم خادم اخلاق یادین میشود ولی روش هیچ گاه دینی نمی شود بلکه اثبات دین محتاج روش است. مابه روش عقلی - کلامی - یا به روش تجربی تاریخی وجود نبی وحقانیت اوراثابت میکنیم چگونه میشود روش علمی یافلسفی مقتبس ازدین باشد ؟ بلی روشهای خرد درداخل دین هست اما درآنجاها باید پرسید تقدم باغایت است یاباروش موصل به آن ؟ واگر مصلحت ایجاب کند روش فدای غایت میشود گاهی غرض ازروش شکلهای ثابت است مثل روش عبادات اما امکان ندارد که دردین شکل ثابتی بدون تکیه برروح ثابتی وجو داشته باشد. ببنید وقتی که ادیان آمدند جوامع شکلی داشتند، ساختاری داشتند ، مؤلف•ازنهاد هایی بودند که یکی ازاین نهاد هاهم درآن جوامع نهاد حکومت وقدرت بود. ادیان که درزمینه های خالی ظهور نکردند، درجوامعی ظهور کردند که بسیاری ازاین شوون شأن تقوم یافته بود وراسخ شده بود وادیان بابسیاری ازاین شوون مخالفتی یا التفاتی نداشتند ولذا جدا کردن این مطلب که کدام یك از آن شئون دینی بوده وکدام یك نبوده یکی ازوظایف جدي هر شخص دین شناسی است فی المثل دین اسلام که نازل شد زبان اهل حجاز عربی بود وپیغمبر هم به زبان عربی سخن میگفتند وقرآن هم به زبان عربی نازل شده است ، پیامبر وهمه ائمه ماهم عرب بودند ، اینها امور بالعرض اند یعنی درگوهر دین

هیچ مدخلیتی ندارند واگر اسلام درجای دیگر آمد ه بود همهء ادبیاتش عوض میشد وشکل دیگری پیدا میکرد . آنها پول خاصی داشتند ، به شیوهء خاصی وباابزار خاصی جنگ میکردند ، ساختار قبیله گی واجتماعی ویژه یی داشتند ، هیچ کدام ازین شکلها ، ربطی به اسلام ندارد ، ولی وقتی پیامبر سخن میگفت ، آن سخنها به زبان عربی بود وبه شیوه های عربی هم به آن جامهء عمل میپوشاندند ، بازروسیم مالیات وزکات میپرداختند ، به عربی صیغه نکاح وطلاق رامیخواندند ، وباشمشیر می جنگیدند وجز این نمی توانستند بکنند این شکلها یاروشهای خرد هیچ کدام مقدس وابدی نیستند نه عربی خواندن صیغه نکاح نه جنگیدن باشمیر نه دادو ستد بازروسیم . » (۲۷)

اگر قلب صاف برای شنیدن سخن صحیح ازسقیم وجو داشته باشد امید وارم پرسش ها واشکالات جناب فرامرز پاسخ یافته باشندواکنون میپردازم به نکات دیگر .

چنان که عرض کردم آقای فرامرز ازایدیولوژی با «یقین وتصدیق» سخن گفته است ونیز گفتم که جناب شان فقط شعار داده است بی آن که زحمت خواندن یك ورق کتاب ویك لحظه تأمل وتعقل را برخود هموار کرده باشد من قصد ندارم شعار بدهم به جستجوی دلیل واستدلال هستم ؛ وبازنکاتی را درطول آن بحثها مطرح میکنم .

آقای فرامرز چه یقین وتصدیقی دراختیار دارد وازکجا ؟ من که دربحث ایدیولوژی ایشان دلیل وتصدیق ویقینی پیدا نکردم ، تنها شعار هایی نشخوار کرده است .

آقای فرامرز! درعلم دونوع مبادی مشخص شده :

اولیه وثانوی . اگر مقدمات دیگرمبادی ثانویه را چونان قضایای قطعی ومسلم اثبات کرده باشند آنها میتوانند مقدمه ی اثبات قضایا دیگر مثلاً بعدی واقع شوند. مبادی اولیه آنهایی اند که قبل ازهردانش وعلمی ثابت وبدیهی باشند مبادی اولیه علوم برهانی ویقینی این ها اند :

۱ ــ اجتماع نقیضین محال است معنای دیگر این سخن این است : تصور موضوع ومحمول به تنهایی برای جزم حکم بسنده است حکم بدون واسطه وخالص است.- (اولیّات)

٢ ـ قسم دیگر قضایا ای اند که حکم درآن قضایا با واسطه است ، هرچند عقل خالص باشد؛ این نوع قضایرا به زبان منطق میگویند :«قضایا قیاساتها معها» . -(فطریات)

٣ ـ ازاحساس مبادی به طور حدس انتقال به حکم ارجاع میشود= نور ماه ازخورشید است .-(حدسیات)

٤ ـ گاه حس خالص احکام قطعی صادر میکند. اگر این احکام را به یاری حس ظاهری صادرکرده باشیم آ نهارا «حسیات» مینمامیم = خورشید درخشان است اگر باحس درونی وباطن فهمیده باشیم «وجدانیات» است = لذت ، قهر ، محبت ، خوف . - (مشاهدات) .

٥ ـ هرفلزی به اثر حرارت انبساط پیدامیکند مااین وضع را به تکرا رمشاهده میکنیم چنان که هم حس وهم عقل کارگر می افتند. ما آنهارا مجربات میگوییم این حکم برچنین اساسی (تکرار وغیر سمعی) را مجرب میگوییم -(مجربات).

٦- نسل های مختلف مردم ، یا مردم در عصری، به تواتر شهادت میدهند که چنین است یا چنین بوده در صورت معلوم بودن وقوع آن محال نیست ؛ اطلاع مادرباره کشور ها وسرزمینهای که دیگران به کثرت وتکرار دیده اند چنین است ما به اینها میگوییم (متواترات) .

اولیات باز تقسیم مي شوند :

١ ـ اصل عدم تناقض = نقیضان دروجود وعِدم غیر قابل جمع اند .

٢ ـ اصل هوهوی = سلب اجزای شیئی که برای وجودخودش ضروري است محال است .

٣- اصل کل و جزءِ = کُل از اجزای خود بزرگتر است .

٤ ـ اصل سبب کافی= ترجیح بلا مرجح ممکن نیست .

٥ ـ اصل مساوات = دومتساوی بامساوی آن نیز مساوی است .

٦ ـ اصل انقسام مزدوجات = هشت به دوتاچهار قابل تقسیم است .

حالیا ازآقای فرامرز میپرسم برچی بنا واساس ومبدأیی آن حکم راصادر کرده اید ؟

به چی دلیل ایدیولوژی در این جهان بهشت برین میسازد یاکه به استبداد منجر نمیشود ؟ آقای فرامرز یك چیزی درباره دین تصور کرده و بعد به طور حدس نورماه را ازخورشید گرفته است این نور اگر ازخورشید است عین خورشید نیست دریا ازقطره ها تشکیل شده است اما به بیان دانشمندی نمی توان در قطره کشتی رانی کرد. بگیر توفیق بیابی وازکانالهایی ایدیولوژی را به دین وصل کنی بازایدیولوژی که دین نمیشود کل ازاجزاء متشکل است اما دیگرعین اجزاء نیست . (۲۸)

حدس آقای فرامرز سری دراشراق والهام نیز ندارد . مجلای اشراق والهام شدن به رهایی ووارسته گی وصیقل قلب نیاز دارد که عارفان بزرگ مامشخص کرده اند وآن قوه قدسیه یی است که ازپرتو حق برعارف جاری میشود. ابن سینا در نمط هشتم ونهم اشارات وصد رالمتاءلهین درعاشره کتاب مبارك اسفار این قوه را توضیح کرده اند.(۲۹) علم درین مرتبه بدون کتاب ومشاهده ومطالعه وجدل وبحث الهام میشود امانه برای هر قلب زیغ وفاسدی. برای عارفان بزرگ ...آنهایی که قلب شان صیقل یافته است. من آقای فرامرز رادرین مرتبه نمی بینم وآنگهی همان سخن شاعر ارجمند پرتونادری که درباره فرامرز گفته است به یادم می آید : اولین بار است به کسی برمیخورم که کتاب نمی خواند ونخوانده است اما درباره هرمسأله یی به خود اجازه میدهد داوری کند اوشاید یکی از آن «نوابغ ایدیولوژیك» باشد که ما تاحال ندیده ایم ونشنیده ایم .

به عنوان حسن ختام ویك پایان کارناوالی میخواهم یك پاراگراف ازآن سخنان بدیع!! آقای فرامرز نقل کنم وبعد با اشاره مختصری این دفتر را ببندم .

«حسرتا اگرمدعیان عرصه روشنفکری درکشورماخود درپی ادراکهای کاذب نیستند پس این نشخوار هضم نشونده بردهان ایشان چیست ؟ این است خود بیگانه گی واین است جاده ای که به خود کشی میانجامد مگر نه این که روشنفکر ناگزیر ست درمیان جمع وبرای جمع زنده گی کند. نه درزیر ایوان خوش خانه خود وفقط برای خود »- چه شعاری ! هورا !

باباجان مواظب خودت باش. ممنون !

پانوشتها :

١ـ طرح مسايل جامعه شناسی امروز ترجمه عبدالحسين نيك گهر ص ١٥٨

٢ ـ ترجمه وشرح نهاية الحكمة تأليف علامه طباطبايی ، نگارش علی شيروانی ص ٣١ - ٣٢

٣ ـ صدرالدين شيرازی، المظاهر الا لهية ، با مقدمه وتعليقات استاد سيد جلال الدين آشتيانی به زبان عربی ص٦

٤ ـ دكتر سروش ،فربه تر از ايديولوژی ص ١٤٨ - ١٥٠

٥ ـ مسايل جامعه شنسی امروز ص ٦٠

٦ ـ دكتر سروش، فربه تر ازايديولوژی ص ١٣٣

٧ ـ مسايل جامعه شناسی امروز ص ١٠٠

٨ ـ دكتر شريعتی، مجموعه آثار ج ١٦ ص ٢٢٨ - ٢٩

٩ ـ الرحمن /٢٩

١٠ ـ سخن دوره بيست ويكم، تير ١٣٥١ سكلر، ترجمه منوچهر مزينی ص ١١٨٢

١١ ـ صدرالدين شيرازی ، اللمعات المشرقيه فی الفنون المنطقيه، ترجمه وشرح مشكوة الدينی ص ١٢٧ - ١٢٨

١٢ ـ برای درك وضعيت عقل عصر مارجوع شود: هايد گرو معماری پسامدرن، نوربرگ شولز، كيهان فرهنگی، سال دهم شماره ٦ ص ١٦

١٣ - سخن دوره هفدهم، سال ١٣٤٦ ص ٨٦٦

١٤ ـ دكتر سروش، فربه تر ايديولوژی ص ١٢٥

١٥ ـ دكتر سروش، فربه تر ازايديولوژی ص١٢٦

١٦ ـ همانجا ص١٢٧ - ١٢٨

١٧ ـ همانجا ص ١٢٩ - ١٣٠

١٨ ـ همانجا ص ١٢٩-١٣٠

١٩ ـ دكتر سروش ، فربه تر ازايديولوژی ص ١٢٩-١٣٠

٢٠ ـ دکترسروش ، فربه ترازایدیولوژی ص ١٥٦
٢١ ـ دکتر سروش ، فربه تر از ایدیولوژی ص ١٣٥
٢٢ ـ دکتر سروش ، فربه تر ازایدیولوژی ١٣٧ - ١٤١
٢٣ ـ دکتر سروش ، فربه تر ازایدیولوژی ص ١٤٨ - ١٥٠
٢٤ ـ برای اطلاع بیشتر: دکتر سروش فربه تر از ایدیولوژی ص ١٥٢ - ١٥٣
٢٥ ـ دکتر سروش، فربه تر ازایدیولوژی، مقالهء حکومت دموکراتیك دینی
٢٦- دکترسروش همانجا ، ص ٥٦
٢٧- دکترسروش همانجا ، ٥٨ - ٥٩.
٢٨ ـ صدر الدین شیرازی، اللمعات المشرقیه ..صفحه ١٢٣
٢٩ ـ ابن سینا ، اشارات ، نمط هشتم ونهم .

پایان





از همین قلم خوانده ایم :

نقشی در آبگینه و باران (دفتر شعر)

لحظه های مصلوب (دفتر شعر)

شعر های انزوا (دفتر شعر)

معلقه هشتم (دفتر شعر)

خطابه از کوی هندوکش (منظومه)

چند نکته به شیوه طرح (مقالات)

دلاوران کوهستان (تاریخ)

ازین قلم میخوانیم :

چهار مقاله فلسفی

درسهای ژورنالیزم

شعر های ویرانی